هو العلیم

لزوم حرکت سالک براساس فهم و بینش به‌جای غلبهٔ وهم و احساس

طرح مبانی اسلام ـ اصفهان ـ ۱۴۳۲هـ. ق

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

عرض کنم با توجه به مطالبی که برادر محترم ما فرمودند، دیگر مطلب را تمام کردند. صبح که فرمودند چند کلمه‌ای صحبت می‌کنید؟ به نظرم همین مطالب آمد که ایشان فرمودند. پس معلوم می‌شود این که می‌گویند دل به دل راه دارد درست است، اینها خیلی بی‌حساب نیست.

و مطالبی بود که بنده خیلی استفاده کردم و ایشان که داشتند صحبت می‌کردند با خودم فکر می‌کردم که الحمدلله اگر دیگر پرونده ما به آخر رسیده باشد و بخواهیم خلاصه برویم جاهای دیگر و صفا کنیم در میان رفقای ما هستند کسانی که به همان مطالب اطّلاع یافتند و دست یافتند و جای نگرانی نیست.

عرض کنم حضورتان که مطالبی که ایشان فرمودند همه مطالب صحیح و درست و صددرصد مطابق با آن چه که مکتب حق و مکتب توحید و

مکتب ولایت به انسان می‌گوید است.

صحبت زیاد می‌شود، هیئات زیاد است، مجالس زیاد است، ولی در این‌ها چه چیزی گفته می‌شود؟ چه مطلبی تقریر می‌شود؟ و چه به خورد مردم داده می‌شود؟

در مکتب تشیع فهم به مردم تزریق می‌شود، فهم! عقل به مردم القاء می‌شود. شناخت به مردم گفته می‌شود، استقامت به مردم ارائه می‌شود، استقامت به مردم ارائه می‌شود، و در سایر مکاتب این مطلب نیست. صبح که بالا بودم این وصیت‌نامه امیرالمؤمنین که در دست ترجمه داریم را می‌نوشتم. رفقا اطّلاع دارند که قرار شد قبل از این که به سایر تألیفات در جلد سوّم اسرار و اینها بپردازم، رفقا از بنده خواستند که این وصیت‌نامه حضرت به امام حسن در حاضرین را که از جنگ صفین مراجعت می‌کردند، ترجمه شود.

که در نوشته‌جات مرحوم آقا رضوان اللَه علیه هست که ای کاش این وصیت‌نامه ترجمه می‌شد؛ به ترجمه سلیس و در غدیریه بین افراد این وصیت‌نامه

پخش می‌شد.

وصیت‌نامه عجیبی است! مفصّل هم است، تقریباً حدود بیست صفحه از نهج البلاغه محمّد عبده را سیاه می‌کند و می‌توانم عرض کنم که همان حدیث عنوان بصری به صورت گسترده‌تر و عینی‌تر و نمودارتر است.

دوستان به بنده امر کردند که این وصیت‌نامه ترجمه شود، گرچه در ترجمه هایی که قبلًا شده دست برده شده و تحریف شده است و آن مواضع حسّاس، یا سانسور شده و یا این که به تأویلات و توجیهاتی از آن مفهوم اصلی خودش دور شده است، و این خیانت است.

خیانت، خیانت است تفاوت نمی‌کند از فرد عامی باشد یا از مثل من معّمم باشد. خیانت، خیانت است و کسانی که این کار را انجام دادند باید روز قیامت به امیرالمؤمنین جواب بدهند.

بالاخره امیرالمؤمنین که این مطالب را فرموده است نعوذ باللَه، نعوذباللَه، نعوذباللَه، در مقام لغو و هزل نبوده است، سخن به جدّگفته است و به واقع گفته است، ولکن ما می‌بینیم که در این گونه موارد

چرا ما کاسه داغتر از آش می‌شویم؟ این چه مصیبتی است که برای ما اهل علم پیش آمده است! به جای این که ناقل باشیم به ما چه مربوط است به جای این که ما واسطه باشیم و وسیله برای نقل باشیم کاسه داغتر از آش می‌شویم، و ولی‌اولی به مُوَلّا علیه از خود امام معصوم می‌شویم. الآن مسئولیت دینی مردم با کیست؟ با بنده و امثال بنده است؟ یا با امام زمان است؟ این قضیه چیست؟ با ولی حی ما است.

ما دستمال کاغذی را ما زنده می‌بینیم ولی او را نمی‌بینیم، یک دستمال کاغذی! به اندازه دستمال کاغذی به امام زمانمان نگاه نمی‌کنیم! درست؟! آن وقت ما در این جا آمدیم و دایه دلسوزتر از مادر شدیم؛ برای دین پیغمبر و برای امّت پیغمبر؛ این جا درست است آن جا غلط است آن جا باید حذف شود این جا باید اضافه شود، به تو چه مربوط است، به تو چه ربطی دارد که این امام علیه‌السّلام این جا را فرموده است و تو داری دخالت می‌کنی؛ نه این مربوط به آن زمان است.

چطور بقیه نهج البلاغه مربوط به این زمان است؟

ولی این جاها مربوط به آن زمان است اینها همه حساب دارد.

بنده در مقدّمه‌ای که در این وصیت‌نامه نوشتم در آنجا گفتم اتّفاقاً این وصیت‌نامه مال همین زمانی است که ما داریم در آن زندگی می‌کنیم، و این معجزه، معجزه امیرالمؤمنین است که برای الآن ما این وصیت‌نامه را فرموده نه برای آن موقع، آن موقع به جای خودش. برای الآن و اطّلاعاتی که الآن در جامعه و فساد رایجی که در جامعه وجود دارد، ما احساس می‌کنیم که وصّیت‌نامه به درد الآن ما می‌خورد و برای الآن ما حضرت فرموده است آن وقت ما می‌آییم با تأویلات بعیده و با توجیهاتی که مادر بچّه مرده می‌خندد به این توجیهات، کلام معصوم را دست چین می‌کنیم. به قول امروزی‌ها گزینش می‌کنیم، بعضی را حذف می‌کنیم بعضی را نگه می‌داریم، آن مقداری که به درد ما می‌خورد نگاه می‌داریم. در طول تاریخ همیشه همین طور بوده است همیشه ما این جوری بودیم، همیشه این قسم بودیم. همیشه با مبانی این طور برخورد می‌کردیم همیشه گزینشی عمل می‌کردیم. این جا را بگو، آن

جا را نگو، این جا را چه کن آن جا را چه نکن و از این مطالب.

من مسئول آنها را اجابت کردم و مشغول ترجمه این وصیت‌نامه شدم انشاءاللَه امیدواریم که با خلف وعده‌هایی که کردیم حدود یک ماه دیگری این آماده شود. البتّه یک توضیحاتی هم داشت و دارد و تذییلاتی دیدم که حیف است که این وصیت‌نامه فقط ترجمه ظاهری شود یک مسائل دیگری از خود احادیث ائمّه، از کلمات بزرگان اگر به او اضافه شود به عنوان توضیح شاید بد نباشد، بخاطر همین یک قدری به طول انجامید ولی به نظر می‌رسد که شاید برای حدود یک ماه دیگر این قضّیه تمام شود.

اتّفاقاً بالا که داشتم می‌نوشتم، این عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود که حضرت می‌فرماید به امام حسن همیشه از تجربه گذشتگانت استفاده کن و بهره بگیر، از تجربه امم گذشته از تجربه اجدادت، از تجربه قوم و قبیله‌ات، از تجربه بزرگان و صلحایی که قبل از تو بودند و آنها برای زندگیشان، برای حیاتشان نگاه کن ببین چه روشی را انتخاب کردند.

چه مسائلی را مورد نظر قرار می‌دادند تو استفاده کن و تجربه را دیگر تجربه نکن.

زیرا خدا یک عمر بیشتر به تو نداده است و دیگر برنمی‌گردد و اگر در جایی دیدی فکرت نمی‌رسد، حادثه حادثه‌ای است که برای تو شبهه ایجاد کرده است شک ایجاد کرده است که این راه را بروم. یا آن راه را بروم این دسته این حرفها را می‌زنند آن دسته وگروه این حرفها را می‌زنند ....

برای ما اتّفاق افتاده است، خیلی در طول زندگی ما مواجه می‌شدیم با پدیده‌ها و قضایایی که می‌دیدیم دودستگی است حتّی چنددستگی است. هر کسی می‌آید یک سازی برای خودش می‌زند این می‌گوید حق با من است، او می‌گوید حق با من است. این او را می‌کوبد، این او را در روزنامه مفتضح می‌کند، این او را بر بالای منبر آبرو می‌برد، همین کاری که الآن دارند می‌کنند. درست؟! هر کسی برای خودش دارد چه کار می‌کند؟ دعوی أنا الحق و دیگران را محکوم می‌کند و خود را حق می‌داند و خود را به جای حق می‌نشاند.

خنده‌ام گرفته بود، چندی پیش شنیدم یک بنده

خدایی در جایی گفته بود که فلانی بر باطل است و کارهایش و رفتارش بر بطلان است و بر باطل است.

خب جان من، عزیز من، بیا بگو کدام حرف من بر باطل است؟ کدام حرفی را من زدم که بعد معلوم شده دروغ بوده است؟ خب بیا بگو، همین طوری گفتن که مشکلی را حل نمی‌کند، حالا من بر باطل، بالاخره من که بر باطل هستم عمل من، کلامم، قولم، حرفم بایستی بطلان خودش را نشان بدهد دیگر. انسان رجماً بالغیب که نمی‌تواند حرفی بزند و همان طوری تیری در تاریکی بپراند؛ فلان سخن شما باطل است، بسیار خب شما بیا ما هم می‌آییم، اگر شما توانستید اثبات کنید، ما می‌گوییم اشتباه کردیم.

مگر ما در سخنانمان ادّعای عصمت می‌کنیم؟ چه کسی می‌تواند ادّعای عصمت کند؟ معصوم یکی است، تمام شد.

در این دنیا یک نفر معصوم داریم و نه شما و نه من و نه غیر ما هیچ کس نمی‌تواند ادعای عصمت بکند، اگر هم بکند غلط کرده است. فقط معصوم یک نفر است، هر کسی از ما ادّعای عصمت بکند غلط

کرده است. ما یک نفر معصوم بیشتر نداریم که امروز هم متعلّق به او است و ما متوسّل به او هستیم و همه خودمان را نوکر او می‌دانیم. یا نوکر عاصی یا نه نوکر مرضّی مولا، و تقاضا می‌کنیم که لطف و عنایت او بر همه ما بیش از پیش باشد و دست کرم و بزرگواری او بر سر همه ما مستدام باشد.

این آن چیزی است که ما بیش از این که ما نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم، و بیش از این چیزی از ما برنمی‌آید.

پس ما که الآن معترف به خطا هستیم، معترف به این هم هستیم که اگر هر مطلبی خطایش برای ما روشن شد باید جبران کنیم و باید ما اعتراف به خطا کنیم و اصلاح کنیم.

بنده هم این را می‌گویم؛ مطالبی را که بنده عرض کردم، مسائلی را که گفتم تا به حال احساس خطا در آن نکردم اگر بعداً موردی بفهمم که فلان حرفم اشتباه بوده، دروغ بوده است. اشتباه به من گفته شده است، خلاف به من گفته شده است، و بر اساس آن خلاف بنده حرفی را زدم و تصمیمی را گرفتم، خب بنده می‌گویم اشتباه کردم دیگر. گفتیم معصوم

نیستیم ولی تا وقتی که روشن نشده همین هستم و همین را می‌گویم و پای آن هم تا آخر می‌ایستم، این صحبت بنده است.

البتّه آن کسی که این مطالب را گفته در جمع رفقا نبوده یک وقتی ذهن به جای دیگر نرود خارج از این حیطه، اصلًا خارج از این فضا به طور کلّی، درست؟!

بسیار خب حرفهایی که ما زدیم، کارهایی که تا به حال کردیم موضع‌گیری‌هایی که تا به حال از بنده دیدند اینها همه مشخّص است و روشن است، ما آماده هستیم، شما هم آماده هستید بفرمایید ثابت کنید. بفرمایید، جای دعوا ندارد.

الآن بنده می‌گویم این آب است شما می‌گویید نه آقا من باب مثال فرض کنید که آب هندوانه است، یا آب سیب است، خب کاری ندارد یا می‌دهیم افراد می‌چشند یا می‌دهیم در آزمایشگاه دو ساعت این را آزمایش کنید مادّه آن و ترکیب آن چیست؟ دیگر این قدر از پشت نشستن و تیر انداختن ندارد، آزمایشگاه سرکوچه است این که مایه برنمی‌دارد، پول آزمایشگاه را هم من می‌دهم که دیگر برای افراد این

مشکل نباشد، به یک ربع به ده دقیقه مشخّص می‌شود، که اگر آب است فرض کنید که ترکیبات آن اکسیژن و این چیزها است، اگر آب هندوانه است چیست؟ اگر آب سیب است چیست؟ نشان می‌دهد، آب که ویتامین ندارد، آب که املاح ندارد، وقتی که آب هندوانه است، فرض کنید که ده یا دوازده تا املاح دارد ویتامین دارد ویتامین ث دارد، آب که ویتامین ث ندارد. سیب باشد همین طور ویتامین ب دارد ویتامین ا دارد، ویتامین ث دارد، اینها چیزهایی است که این قدر داد و بیداد کردن روی آن معنا ندارد، این قدر از دور حرف زدن ندارد، این قدر شایعه پراکندن ندارد، این قدر نیاز به این مسائل نداریم. چرا رفیقانه نیاییم؟ چرا هر دو معیار را حق قرار ندهیم؟ چرا هر دو معیار را متابعت از واقع قرار ندهیم؟ متابعت از واقع چه گیری برای ما می‌آورد؟ چه دردسری برای ما می‌آورد؟ چه کم می‌کند؟ از زندگی ما کم می‌کند؟ نه به خدا. از درآمد ما کم می‌کند؟ نه به خدا. از رزق ما کم می‌کند؟

متابعت با واقع است که دلها را با هم نزدیک می‌کند و افکار را در یک نقطه متمرکز می‌کند

ونفوس را بر یک محور و به دور یک محور قرار می‌دهد و همه را در درون خیمه سیدالشّهدا می‌گنجاند.

خیمه سیدالشّهدا مگر حق نبود؟ حق بود. چه کسانی رفتند در آن خیمه جای گرفتند کسانی که آمدند محوریت خودشان را امام حسین قرار دادند. امام حسین حق است حق مطلق است.

ولی بعضی آمدند نه علاوه بر امام حسین، زن و بچّه را جزو آن قاطی کردند، رفتند بیرون. علاوه بر امام حسین خانه و زندگی و باغ کوفه و اینها را قاطی کردند، رفتند بیرون. علاوه بر امام حسین تهدید و وعیدهای ابن زیاد و یزید را قاطی کردند، رفتند بیرون. جانشان است دیگر. خب جان را برای چه می‌خواهی؟ مگر بودن در این دنیا نیست؟ تو که آمدی الآن پیش امام حسین و شب عاشورا می‌گذاری می‌روی، مگر شصت سالت نیست؟ خب شصت سال آمدی یک سنگ خوردی مُردی، یک روز بیشتر از عمرت نمانده، فقط یک روز مانده بود، حرص چرا خوردی؟ یک سال مانده بود، می‌رفتی

در کوفه یک وبا می‌گرفتی می‌مردی. مگر وبا نمی‌آید؟ وبا می‌آید یکدفعه همه می‌روند. یک بیماری اپیدمی[1] می‌آید همه را می‌برد. یک آنفلوانزا، آنفلوآنزا که چیزی نیست.

یک روز یکی از رفقای پزشک ما می‌گفت یک مریضی آمده بود پیش من فهمیدیم آنفلوآنزا است، تشخیص دیر داده بودند همان آنفلوآنزا دواهایی که گفته بودم ندادند بعد از یک هفته مُرد.

از آنفلوآنزا آدم می‌میرد، یک آنفلوآنزای عادی! وقتی که این قدر عمر بی‌اعتبار است، وقتی این قدر عمر بی‌حقیقت است. ما می‌ایم آن شهادت ابدی را ول می‌کنیم، سیدالشّهدا را ول می‌کنیم، امام معصوم ما، سیدالشّهدای ما الآن کیست؟ بنده هستم؟! غلط می‌کنم خاک پای سیدالشّهدا و جدّم باشم. سیدالشّهدای الآن امام زمان ما است. امام زمان همان سیدالشّهدایی است که فعلًا به صورت بدن جسمانی در این دنیا دارد امامت می‌کند.

یک سیدالشّهدا داریم و بس و او همین است تمام

---

[1] -Epidemic- مُسری. همه گیر

شد. نه دو تا داریم، نه سه تا، نه چهار تا، نه شش تا، نه هشت تا. یک سیدالشّهدا داریم، یک ابالفضل العبّاس داریم، یک علی اکبر داریم، البتّه اینها را که داشتیم، الآن کسی مانند اینها هست، بنده اطّلاع ندارم، نمی‌دانم مرتبه‌اینها مرتبه تالی تلو معصوم بوده، بنده اطّلاع ندارم ولی او که امام است و معصوم است و دو برنمی‌دارد آن عبارت است از آن حقیقتی که واسطه بین حق و بین خلق است و او امام زمان است تمام شد و بس دیگر در این جا چیزی داخل نشده است. آن کسانی که آمدند در خیمه سیدالشّهدا کسانی بودند که قاطی نکردند، چیزی در دلشان نداشتند.

سیدالشّهدا بیا در کوفه، می‌آییم هماره با تو می‌جنگیم که بعد وقتی تو بر خلافت غلبه کردی ما را هم استاندار کنی، ما هم در مسائل اقتصادی شریک کنی، و بالاخره این جا را بگیریم و آن جا را بگیریم و بالاخره زن و بچّه داریم دیگر، بالاخره فک و فامیل داریم آن یکی می‌گوید که بله در خدمت شما هستیم عرض ارادت می‌کنیم جانفشانی می‌کنیم ولی یک

چشم عنایتی هم به ما بفرمایید، و حالا تقاضا بفرمایید در فلان قضیه خلاصه ما بتوانیم به مسائل تجاری‌مان راحت‌تر برسیم، آن یکی هم می‌آید می‌گوید در خدمت هستیم و جانفشانی می‌کنیم و آن جا فرمانداری را عنایت بفرمایید، خیال نمی‌کنم از خان نعمت شما چیزی کم شده باشد و و و.

چند نفر آمدند دنبال امام حسین و به امام حسین اینها را نگفتند؟ این مطالب را مطرح نکردند؟ یا به ظاهر یا در دلشان، چند نفر بودند؟ همین‌هایی که دیدید. همین‌هایی که شب عاشورا ماندند.

آن بزرگواری حضرت هم باعث شد، گفتند: چراغ را خاموش کنید، از من خجالت نکشید بلند شوید بروید. شما که قاطی دارید خب بلند شوید بروید.

اگر قرار بر قاطی بود خب من که اولین نفر بودم، پس چرا بلند شدم این جا آمدم؟ همان جا می‌ماندم، همان جا هم با یزید بیعت می‌کردم، به یزید هم می‌گفتم که آقاجان برنامه کار دنیا روی معامله است. دنیا دنیای بِده بستان است با تو بیعت می‌کنیم مشروط، بیعت مشروط، یزید هم می‌گفت خب

چیست؟ حکومت ری و حجاز را به ما بدهید. ما به حجاز حکومت می‌کنیم و تو هم در شام. یزید هم می‌گوید خب از اوّل می‌گفتی ما با هم رفیق هستیم ما که با هم دعوا نداریم، ما که این حرفها را نداریم، تمام اینها چیزهایی بود که توی پسر پیغمبر من را غاصب می‌دانی، تو مرا جانی می‌دانی، تو مرا میمون باز می‌دانی، که هستم، خب هست دیگر.

میمونش مرده بود سه روز عزای عمومی‌در دمشق اعلام کرده بود، ابوقیس، این خلیفه مسلمین است. سه روز عزای عمومی، عزای عمومی‌که می‌دانید چیست؟! سه روز عزای عمومی‌که یک میمون مرده است! عکس او را هم زده بود در همه اتوبانها؛ جادهّا میادین آن موقع که شام که ابوقیس جناب خلیفه مرده است!! این خلیفه بود این شخص آن وقت می‌خواهد بر مردم خلافت کند، بر مردم حکومت کند، و خلاصه بگوید من به جای پیغمبر نشستم.

اگر امام حسین به یزید می‌گفت: حساب حساب، کاکا برادر. حجاز را به ما می‌دهی؟ عربستان

را به ما می‌دهی؟ و خودت هم آن جا، یزید می‌گفت: حرفی نداریم، مسئله‌ای نداریم.

ولی افرادی که آمدند پیش سیدالشّهدا می‌گفتند نه ما هم تو را می‌خواهیم چون بالاخره تو پسر پیغمبر هستی، فرق می‌کنی با آن میمون بازِ سگ بازِ نمی‌دانم چی چی باز، هرچی باز دارید بگذارید. شمائلت پیداست که هستی، از شخصیت تو پیداست که چه هستی، هم تو را می‌خواهیم و هم مسائل خودمان را، دنیای خودمان را و آن چه را که نسبت به آن پایبند هستیم.

حضرت می‌گوید: نه من الآن در این وضعیت نیستم، این ده سال که در حکومت معاویه بودم و چیزی نگفتم و اقدامی نکردم به خاطر صُلح نامه بود که برادرم آن را امضاء کرده بود و امضای برادر من، چون امام است، برای من امام حجتّ است. و من برخلاف آن صلح نامه نمی‌توانم عمل کنم این کلام سیدالشّهدا است.

امام مجتبی امام معصوم است و فعل معصوم، معصوم است چه امام بعدی بیاید چه امام بعدی نیاید، فعل معصوم، معصوم است. لذا فعل معصوم

کلام معصوم حجّت است.

چرا ما الآن بعد از ۱۴۰۰ سال در استنباطهایی که می‌کنیم در اجتهادی که می‌کنیم در کلامی‌که می‌کنیم چرا به کلام امام تمسّک می‌کنیم؟ امامی‌که در ۱۴۰۰ سال در ۱۲۰۰ سال پیش بوده است کلامش چرا نسبت به مسائل و نسبت به امور الآن مورد عمل ما است و مورد دقّت و ارزیابی ما است؟ چون کلامش معصوم است. وقتی کلام معصوم شد دیگر یک سال و دو سال و ۱۴۰۰ سال نداریم، شما بگو چهارده میلیون سال، بگو صد و چهل میلیارد سال، تفاوتی ندارد. صد و چهل ملیارد سال از کلام امام جواد گذشته باشد انگار همین دیروز بود، فرق نمی‌کند، تفاوت نمی‌کند، چون معصوم است یعنی خطا در آن راه ندارد کلامی را که امام رضا فرموده تا خدا خدایی می‌کند حجّت است! مگر خدا از خدایی بیافتد! تا خدا خدایی می‌کند کلام امام رضا هم به حجّیت خودش باقی است. کلام امام هادی به حجّیت خودش باقی است. کلام امام سجّاد به حجّیت خودش باقی است. این است فرق بین عصمت و غیر

عصمت. توجّه بفرمایید،

دغدغه مرحوم پدر ما برای نوشتن دوره امام شناسی این بود، این نکته‌ای است که هر چه راجع به این بیشتر فکر کنید به نتایج بهتری می‌رسیم و کارسازتر است.

چرا وقتی ایشان بعضی از مطالب را احساس می‌کردند فشارشان می‌رفت روی ۲۲، رگهای گردشان متورّم می‌شد و می‌گفتند آن چه را که می‌گفتند. چرا؟!! چرا وقتی که با بعضی از افراد ایشان ملاقات می‌کردند و بنده هم بودم، این نکته را می‌خواستند به آنها بفهمانند که کلام معصوم معصوم است و غیر معصوم نباید خودش را به جای عصمت بگذارد. این بخاطر همین قضیه بوده است. خب ما دیدیم، دیدیم که چه شد! دیدیم چه شد، اینها به خاطر عدم توجّه به این مسائل بوده است.

یک روز بنده از ایشان سؤال کردم گفتم این را خدمت رفقا که از این کتبی که تألیف کردید بهترین کتاب شما چیست؟ در اواخر عمرشان بود ایشان فرمودند: که خودت به نظرت چه می‌رسد؟!! اوّل خودت بگو. من روی تفکّرات خودم و اینها عرض

کردم به نظرم توحید علمی‌وعینی طلبه بودیم و خب طلبه هم در این حال و هوای بحث و درس و اینها است، خب طبعاً به آن معیارهایش در همان فضاها آن معیارها دور می‌زند ایشان فرمودند: نخیر آن نیست. گفتم خودتان بفرمایید این که به نظر ما بود اشتباه درآمد خودتان بگویید. ایشان فرمودند: بهترین کتاب من لمعات‌الحسین است.

من این را می‌خواهم بگویم؛ شما چه کسی را سراغ دارید که بیاید یک کتابی را ترجمه کند، ترجمه بوده است، نویسنده آن مرحوم پدر ما نبوده است، مطالبی بوده از سیدالشهدا البته همه هم موجود نبوده است ایشان جمع آوری کردند و ترجمه کردند ولی می‌گویند: این بهترین کتاب من است. در حالتی که عبارات، عبارات ایشان نیست، عنوان کتاب لمعات است، لمعاتی از امام حسین است.

این چه را نشان می‌دهد؟ این آن فنای هویتی ایشان را در هویت ولایت نشان می‌دهد که می‌گوید، من از خودم چیزی ندارم اگر چیزی گفته باشم و اگر چیزی بوده مال او است، ارزش آن جا است، من از

خودم چیزی ندارم.

دیگر چه؟ دوّم در مقام ادب و در مقام تواضع و در مقام احترام می‌گوید تا جایی که کلام امام است ما چه هستیم! ما چه هستیم! ما برداشتیم اینها را نوشتیم و ترجمه کردیم و در اختیار مردم قرار دادیم تا آنهایی که عربی نمی‌دانند، ترجمه را ببینند.

واقعاً شما نگاه کنید! و من می‌گویم واقعاً همین است شما یك لمعات را بردارید خود و خدایی می‌گویم، شما این لمعات الحسین را بردارید این قدر هم بیشتر نیست، نه یك دوره امام شناسی و معادشناسی و کتب ایشان را که خب سایر رفقا هم الآن دارد به بقیه آن می‌پردازند و خدا انشاءالله تأیید و تصویب کند آنها را که دارند که این مطالب ما را می‌رسانند. بینکم و بین‌الله یك لمعات الحسین را ما برداریم، ولی از آن خطّ اوّل به آن عمل کنیم، دروغ نگوییم، ما نیاز به چیز دیگر داریم؟ دروغ نگوییم، یعنی وقتی در آن جا دارد که عقلتان را به کار بیانداز، کلّه‌مان را مثل کبك در برف فرو نکنیم. یعنی در آن جا وقتی که می‌گوید امر به معروف و نهی از منکر؛ این به ما مربوط نیست، این یك

جای دیگر و یك چیز دیگر است و فلان است. آخ این جور می‌شود و آخ آن جور می‌شود و مراعات فلان و این جور و آن جور بکنم و اینها نکنیم.

بنده در تهران صحبت کردم؛ در جلسه مخدّرات تهران یا جلسه دیگر نمی‌دانم، صحبت کردم گفتم: که آقاجان آوردن نامحرم در منزل شرعا اشکال دارد، با وجود افرادی که در منزل هستند اختلاط حرام است، این موجب فساد می‌شود. خب یک بنده خدایی آمده این کار را کرده، گفته که از فردا دخترخاله تو که می‌خواهد بیاید، تو که پسر من هستی نباید بیایی، یا مثلًا صحبت نکنی، یا باید روبگیری.

[این پسر و دختر در جواب گفته اند:] اینها چیست که درآمده، ما اینها را نداریم، و اگر شما بخواهی این کارها را بکنی ما می‌گذاریم از منزل می‌رویم بیرون.

خب آن و خواهرش گذاشته از منزل رفته بیرون. شب ساعت یازده شب در زمستان دو یا سه سال پیش تلفن کرده آقا آقا. بله، حالم این شده حالم آن

شده فلان شده، گفتم خانم چه شده؟ این پسر و دختر من گذاشته‌اند و رفته‌اند. گفتم برای چه رفته بیرون؟ گفت هیچی ما آمدیم به حرف شما عمل کنیم ما بگوییم اخطلاط نباشد، اینها ما را امّل گفتند، و چه کردند و گذاشته‌اند و رفته‌اند.

گفتم به جهنّم که رفتند بیرون، به درک. گفتم که جنابعالی که عرضه نداری حرف بنده را گوش بدهی مگر مجبوری که عمل کنی، خب عمل نکن بگذار بیایند در خانه‌ات. اصلًا همه را دعوت کنید، بنده از آن حرفی که زدم تنازل نمی‌کنم، بنده اجازه نمی‌دهم، تجویز نمی‌کنم، فتوا هم نمی‌دهم بر این که بلند شود دختر نامحرم با سر بی حجاب و بیاید در منزل و با پسر تو صحبت کند این حرام است. از بنده حلالیت نمی‌آید، بنده مثل آن کسانی که بگویند چادرتان را بردارید بروید در دانشگاه‌های این طرف و آن طرف بی حجاب تحصیل کنید نیستم. بنده این درسها را نخواندم فتوا بدهم. بنده این کتابها را نخواندم، اطّلاع هم ندارم، گردنم از یک مو باریکتر است، این قدر کلفت نیست که روز قیامت بتوانیم جلوی حساب و کتاب و میزان بایستیم، آن را که فهمیدم این است که

ارتباط نامحرم حرام است البتّه خب خشونت و فلان این حرفها صحیح نیست باید با اخلاق ملایم و اینها ولی محکم، متقن و خلاصه پابرجا و مستمر پایدار باشد. نه یک روز نباشد، حالا دلش می‌شکند، می‌توانید عمل کنید، نمی‌توانید مگر مجبوری سؤال کنی؟ خب سؤال نکن تو که می‌دانی پاسخ من چیست، خب برای چه سوال می‌کنی؟ خب خودت برو عمل کن چرا ما را در دردسر می‌اندازی؛ آقا گفت، آقا گفت.

خیلی‌ها هستند افرادی که مشخّص است این چیزها را ما از زمان مرحوم پدرمان یاد گرفته بودیم به قول معروف این کتابها را روی طاقچه گذاشته بودیم از آن زمانها ما می‌دانستیم افرادی نظر ایشان را، می‌دانستند، و می‌دانستند که خلاصه نمی‌توانند، می‌آمدند به یک نحوی مطرح نمی‌کردند و می‌گذاشتند و کارشان را می‌کردند، و می‌گفتند ما چیزی نشنیدیم، خب اطّلاع دارند دیگر ولی خدا است، فوقش گیر بیافتند.

و می گفتند ولی خدا اطّلاع دارد مصلحت

می‌دانست به ما هم می‌گفت اگر نگفته خب ....

ما این چیزها را بلد نیستیم، از ما بپرسید آن که به نظرمان می‌رسد می‌گوییم، نمی‌خواهید عمل نکنید مگر قرار بر این است که همه از یک نقطه سؤال کنند، از یک نقطه مسائل را بپرسد؟ این همه ماشاءاللَه ریخته، که آدم گیج می‌شود که کدام را قرعه بیاندازد! نه نیازی نیست، نیازی نیست به این گونه مسائل، بنده همین هستم، فکرم همین است، منابعی که در دسترس من است همین است. بنده منابع دیگر ندارم، وحی هم به من نمی‌شود، الهام هم نمی‌شود که بی چادر برو در دانشگاه درس بخوان، بنده این چیزها، این مدارک را تا به حال ندیدم و مطالعه نکردم انشاءاللَه نخواهم دید. نه دیدیم و نه این مسائل را خواهیم دید و به این کیفیت. درست؟!!

خب در زمان سیدالشّهدا هم همین بوده است، آنها هم همین را می‌خواستند دیگر، همین حساب هیچی بلند شد رفت گفت بیایید در خانه هر کاری می‌خواهید بکنید خب بسیار خب شب عاشورا چه کسانی بودند؟ همین بودند که می‌گفتند یا پسرم از من چیز می‌شود دلش یا دخترم فرض کنید که اخم

می‌کند تَخم می‌کند، یا نمی‌دانم خواهرم آن جا فلان می‌کند یا خاله من خوشش نمی‌آید یا دخترخاله و همسایه و فلان و این چیزها همین‌ها، همین‌ها، منتهی خب به آن شکل و به آن صورت الآن هم همین است، الآن هم همین است تفاوت نمی‌کند می‌آییم می‌نشینیم در مجالس امام حسین گریه می‌کنیم چه می‌کنیم تا به یک جای ما برمی‌خورد همه چیز را می‌گذاریم کنار نفسانّیات می‌ریزد رو، آی این جا این جور شد آن جا این جور شد مگر تو نمی‌گفتی آقا ما نوکرت هستیم، پس کو؟! تو که خودت می‌گفتی من که نگفتم نوکرم باش، شما گفتی: آقا نوکرت هستیم مگر شما نمی‌گفتی آقا بی‌اجازه شما یک لیوان آب نمی‌خوریم، این حرفها کجا رفت، ما که نگفتیم این کار را بکنید خودتان گفتید! چه شد یکخرده یک همچنین فرض کنید که فراز و نشیب، هان یک نخ تکان خورد ما اصلًا نه کشیدیم نه کندیم نه یکخرده این نخ تکان خورد. آقا باید پاسخ بدهند، آقا باید این جور کنند، آن جور کنند. همان است همان وضع و همان کیفیت همان

است. خودمان باید متوجّه بشویم، خودمان بایستی که بفهمیم خودمان بایستی که بیابیم.

مسئله این است، آن عمرسعد بدبخت آمد فرض کنید که دنبال یک گندم، یک گندم ری بعد هم امام حسین را مسخره کرد و بالشعّیر کفایت کرد. جو هم بخوری بس است جو تو را کفایت می‌کند. تو از اوّل هم باید جو بخوری و بالشعّر کفایه، آن یکی هم آمد نمی‌دانم به خاطر این که باغش گرفته نشود، آن یکی هم به خاطر پول، وآن یکی هم به خاطر جانش، جانی که دو روز دیگر یا میکروب از تو می‌گیرد یا سکته قلبی یا انفارکتوس[1] می‌کنی و سرت را می‌اندازی پایین یا این که فرض کنید که آجر می‌خورد در کلّه تو، آجر می‌خورد یا این که فرض کنید که در خیابان داری می‌روی یک ماشین به تو می‌زند پخش زمین می‌شوی، این جان این طوری است. دو ثانیه است، پنج ثانیه است پنج ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد ولی اینهایی که آمدند روی حق آمدند، روی فهم آمدند. دیگر اینهایی که در زمان

---

[1] -Infarction - نوعی از نکروز یا مرگ در بافت است که بر اثر بسته‌شدن و انسداد در مسیر خون‌رسانی به آن بافت ایجاد می‌شود.

پیغمبر بودند، مگر ۲۳ سال با پیغمبر نبودند؟ ۲۳ سال با پیغمبر بودند چقدر از پیغمبر گرفتند؟ همین؛ به به نگاه کنید رسول‌اللَه شقّ‌القمر می‌کند. خب من چکار کنم؟ او شقّ‌القمر می‌کند به من چه؟ به به رسول اللَه را نگاه کن، آی ببین درخت حرف زد، شهادت داد: أشهد ان لا اله الا اللَه. نگاه کن ببین که فرض کنید که سنگریزه‌های بیابان شروع کردند به شهادت دادن و حرف زدن همین؟!! عجب آدمی است، همین تمام شد؟!! خب تمام شد دیگر.

چقدر توانستی از اخلاق پیغمبر کسب کنی؟ چقدر توانستی از رفتار پیغمبر کسب کنی؟ چقدر توانستی خودت را در موقعیتی قرار بدهی که وسوسه خنّاسان در تو تأثیر نگذارند. می‌آیی پیش آقا می‌نشینی نیم ساعت آقا برای تو حرف می‌زند بله درست است، تا می‌روی پیش آن یکی می‌نشینی هان!! مگر از شله زرد هم شُل‌تر هستی بیچاره؟! پس کو آن حرفها؟ پس کو این مسائل؟ پس کو این سخنان؟ این مطالبی که تا به حال این مسئله مطرح می‌شود و این مطالب مطرح می‌شد، کو این مطالب؟

عجیب بود! این مطالب واقعاً عجیب بود! که وقتی در اواخر عمر مرحوم آقا چیزهایی را می‌شنیدم خیلی برای من این نکتّه عجیب است، خیلی عجیب است! که آقا انسان کم کم می‌رود، اگر اوّل جلوی انحراف گرفته نشود همین طوری قضیه جلو می‌رود. آن افرادی که ما الآن می‌بینیم از آنهایی که سالیان سال با مرحوم پدر ما مصاحبت داشتند و سخنان ایشان را می‌شنیدند و برای آمدن به روضه در اعیاد، وفیات و مجالس عید در اعیاد بر هم سبقت می‌گرفتند و زنشان را راه می‌انداختند و یک بچّه این بغل و یک بچّه آن بغل و یکی هم به دست و اینها در بین‌الطّلوعین، خب اینها چه کسانی بودند؟ مگر اینها همان‌هایی نبودند که آقا را همین جور نگاه می‌کردند و اشک می‌ریختند. خودم می‌دیدم همه اشک از چشمشان می‌آید همین طوری گریه می‌کند، به‌به چقدر بزرگوار است چه ریش سفید دارد صحبت می‌کند برای ما. گریه می‌کرد، گریه می‌کردند!! آقا اینها، اینها، همین‌ها الآن می‌گویند دو دوتا هفت تا، دو دوتا هفت تا، شش تا. آخر آدم می‌ماند، عجب!! مگر دودوتا می‌شود هفت تا؟!! ولی شد آقا.

گفت مادرزن را می‌شود گرفت؟ نه آقا نمی‌شود. ما گرفتیم و شد، گرفتیم و شد. البتّه خب مادرزن داریم تا مادرزن شاید باید بگوییم که چه جوری است؟ دو دوتا چهار تا است ولی همین دو دوتا آقا می‌شود هفت تا، می‌شود!! کم کم دو دوتا می‌شود چهار تا و نیم از اوّل نمی‌شود هفت تا، یواش یواش دو ماه دیگر می‌گذرد شما ریاضی نخواندید؟ حالا بنده به شما ریاضی درس می‌دهم دوماه دیگر می‌گذارد دودوتا می‌شود چهار و هفت دهم می‌شود دیگر درمی‌آوریم. کی به کی است؟ گفت: پشت ماشین نوشته بود چهارچهار تا بیست و هشت تا کی به کی است. خب حالا می‌گوییم می‌شود چهار تا و هفت دهم. شش ماه دیگر گذشت دودوتا می‌شود پنج تا، هی می‌رود بالا، پایین نمی‌آید بعد از یک مدّتی می‌شود هفت تا می‌ایستند پشت آن و می‌گویند هفت تا و بیخود کرده هر کسی که گفته چهار تا. می‌گوییم آقا این این است اشتباه می‌کنید، الآن کسانی که سالیان سال با آقا بودند مطالبی از آنها می‌شنوم که بچه پنج ساله این مطالب را نمی‌گوید،

انکار بدیهی‌ترین معیارها و مسائلی که خود آنها از مرحوم آقا شنیدند. چرا آدم به این جا می‌رسد؟ یعنی این چه مصیبتی است که انسان به این جا می‌رسد؟ این به خاطر این که از اوّل انحراف را نبست، وقتی بنده گفتم آن هفته اوّل گفتم آقاجان کسی که از هر کسی تقلید می‌کند حق ندارد به شخص دیگری بگوید، می‌دانستم کار به کجا می‌خواهد برسد، و اگر کسی هر مسئله‌ای دارد برای خودش است و نمی‌تواند به دیگری تحمیل کند، می‌دانستم، و اگر شخصی هر عقیده‌ای دارد نباید افراد دیگر را به آن سمت بکشاند، چون می‌دانستم چه مسائلی دارد پیش می‌آید و چه قضایایی دارد انجام می‌شود!! اینها خب چه بوده است از اوّل یواش یواش یواش.

هان وقتی که من می‌دانستم مکتب پدرمان بر اساس واقعیت است نه بر اساس شعار و ما این را در سخنان ایشان و در رفتار ایشان و کردار ایشان به عنوان یک اصل مسلّم برای ما بود.

رفتم گفتم: افرادی که مدّعی ولایت هستید، افرادی که مدّعی وصایت ایشان هستید؛ آیا شما خودتان را در آن مقام می‌بینید؟!! بسم اللَه ما پدرمان

را امتحان کردیم.

ما چشم بسته نرفتیم سراغ ایشان، در همین اصفهان شما من می‌آمدم آن زمان و در بیست وچهار ساعت، شانزده ساعت صحبت می‌کردم، آن حرفها کجا رفت؟! شانزده ساعت از بیست و چهار ساعت من به ملاقاتهای شخصی، به صحبت‌های عمومی و به طرح مبانی مرحوم آقا بود، آن حضرت آقا و حضرت آقاها کجا رفت؟ آن کسانی که از همین اصفهانیهای شما می‌گفتند فلانی زبانش زبان پدرش است، قلمش قلم پدرش است و خدا از شما نمی‌گذرد اگر آن زبان و آن قلم را به زمین بگذارید، الآن هم در همین اصفهان هستند؛ کو آن حرفها کجا رفتند اینها؟!! من که فرق نکردم. صحبتهای من تغییر پیدا نکرده است. آنهایی که می‌رفتند و همکاران خودشان را دعوت می‌کردند هر وقت من می‌آمدم اصفهان جلسه می‌گذاشتند حالا دیگر نمی‌گویم چه صنفی فلان و دعوت می‌کردند و آنها مسائلی را به من می‌گفتند: که اگر می‌خواهی یک نفر را پیدا کنید که به سؤالات دینی شما جوابگو باشد ما

فقط این را می‌شناسیم. کجا رفتند آنها؟ آنها هم که هنوز همین جا هستند، بفرستند بیایند، اگر آمدند! کجا هستند؟ چرا رفتند؟ چرا تغییر دادند، چون به آن چه که گفته شد عمل نکردند، فقط شنیدند، بَه حضرت آقا چقدر خوب صحبت می‌کنند، خوب صحبت می‌کنند که می‌کنند، پس کو این حرفها، پس کو این مطالب چرا عمل نکردید؟ اگر شما از آن روز اوّل می‌ایستادید روی این حرف من، روی آن منبری که نیمه شعبان در مشهد رفتم می‌ایستادید و به کار می‌بستید و این قدر دم از ولایت و اینها نمی‌زدید و این مطالب را سرسری رد نمی‌شدید، و چشمتان را نمی‌بستید، همان‌هایی که هر وقت به من می‌رسند سلام علیکم، از خجالت آقا سرشان را می‌اندازند پایین، وگرنه سرتان را بلند می‌کنید. نمی‌تواند بلند کند چون حرفها زده شده است جواب ندارد که الآن بدهد.

وقتی آن زمان من گفتم که این قدر دم از ولایت نزنید، این قدر حرف نزنید و در آن جا تصریح کردم که پدر من بعد از گذشت چهارده سال و بیشتر بله بلکه بعد از گذشت بیش از بیست سال یا بیشتر حتّی

بله بیشتر بیست و هشت سال. یادم است آن جا گفتم هنوز به واقعیت ولایت استادش نرسیده بود. من این حرفهایی که می‌زدم برای خودم که نمی‌زدم، خودم که مطلب را فهمیدم برای افرادی می‌زدم که اینها دارند در چاه می‌روند. این زحمات پدر ما دارد از بین می‌رود. این صحبتها دارد همین صحبتها را دارند له می‌کنند و به عنوان صحبت‌های لغو بی تأثیر می‌کنند. و صریحاً می‌گفتم، صریحاً دارم می‌گویم؛ می‌گفتند روح مجرّد را که آقا برای ما ننوشته است برای عوام نوشته، صریحاً دارند می‌گویند این پدر ما پدری است که برای عوام درآمد برای شما درنیامد، خاک برسرتان کنند، که از هر عوامی شما عوامتر هستید، گرچه عمّامه این قدری روی سرتان است.

روح مجرّد! پدر من به من که پسرش هستم بعد از بیست سال درس تدریس فلسفه و عرفان به من دارد می‌گوید که پس من این کتابها را برای چه کسی نوشتم اگر تو مطالعه نمی‌کنی؟!! مگر نگفتند ایشان بالای منبر که خیلی الآن از اهل علم این کتابها را نخواندند به من در آن زمان ایشان گفت: پس من این

کتاب را برای که نوشتم؟ آن وقت آقا درمی‌آید می‌گوید که روح مجرّد که برای ما نیست، روح مجرّد برای عوام است چرا؟ چون اگر برای ما باشد مچ او باز می‌شود، مچ خودش باز می‌شود. خلاف راهش از این جا برملا می‌شود راه خلافش در این جا مشخّص می‌شود، بطلانش مشخّص می‌شود، لذا گفتند چه؟ گزینشی. هی می‌آید گزینش می‌کند، مال ما نیست، خب چه مال شما است؟ معادشناسی که مال شما نیست. روح مجرّد که مال شما نیست. امام شناسی که قطعاً مال شما نیست پس چه مال شماست؟ هیچی.

شیر بی یال و دم و اشکم که دید؟ *** این چنین شیری خدا هم نافرید[1]

وقتی این مطالب برای شما و من نیست پس مال کیست؟ لذا می‌گویند:

سرچشمه شاید گرفتن به میل *** چو پر شد

---

[1] مثنوی معنوی دفتر اول

شیر بی‌دم و سر و اشکم کی دید *** این‌چنین شیری خدا خود نافرید

نشاید گذشتن به پیل[1]

این برای همین است از اوّل هی آمدند، هی وسوسه‌ها، هی مسائل دیگر هی چیزهای دیگر.

طلبه این عمّامه را برای چه سرت گذاشتی آخر، آخوند؟ طلبه آمده در کوچه جلوی من را می‌گیرد که آقا من می‌دانم حق با شما است به خدا قسم به روح پدرتان و اشک در چشمش می‌آید؛ تمام اینهایی که دارید مشاهده می‌کنید احقاد بدر و حنین است که دارند بر سر شما می‌آورند، ولی چه کار کنیم خانواده ما و زندگی ما که می‌دانید. به به؟! پس روی منبر به مردم چه می‌گویید؟! جناب شیخنا حرف تو با همان حرف عمر سعد چه فرقی کرد؟ فقط فرقش این بود که آن ۱۲۰۰ سال پیش بود، ۱۳۰۰ سال پیش بود و مرحوم آقا را درک نکرده بود عوضش خیر سرش امام حسین را درک کرده بود، امام حسن را درک کرده بود، امیرالمؤمنین را هم در طفولیت درک کرده

---

[1] گلستان سعدی باب اول

سر چشمه شاید گرفتن به بیل *** چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

بود.

تو مرحوم آقا را درک کردی، صحبت‌های آقا را هم شنیدی این همه مطالب را چیز کردی.

حالا بلند می‌شوی بچه را بغل می‌کنی، یک بچه دیگر را زنت بغل می‌کند، دوتای دیگر هم دستتان عقب و جلو می‌گیرید می‌آیید چه؟ روضه، می‌آیید مجلس، اه اه اه برای امام حسین و امام رضا هم گریه می‌کنید. نمی‌کنید؟ روز عید هم بلند می‌کنید و دم می‌دهید و آی آی چه! همین تمام شد؟!!

این شد مکتب عرفان ما؟! این شد مکتب قاضی ما؟! این بود این مسائل؟! یک لمعات الحسین آقا برای ما کافی است، اگر گوش بدهیم، نه این که فقط قاب کنیم.

حضرت آقا فرمودند: قاب کنید بگذارید در خانه. قاب کردیم گذاشتیم در خانه. مگر قاب می‌کنم؟ چرا من گفتم این تقویمی که امسال درست شده به افرادی که می‌دهید بگویید: مشروط به این که شخصی که می‌خرد قاب کند. اگر قاب نمی‌کنی نخر. برای چه؟ به خاطر این که روی این روایات و روی این مطالبی که پشت نوشته شده نظر شده

است. همین جوری ننوشتیم قلم دست بگیریم همین طوری با یک مرکّب زرد برود تا آخر. فکر شده است، حساب مسئله رسیده شده است. حالا می‌آید دست آقا؛ ما که این همه قاب داریم این هم برود روی آن. اصلًا به تو نباید داد. نباید به تو داد. اینها برای تو چاپ نشده است.

وقتی که مرحوم آقا کتاب وظیفه فرد مسلمان را نوشتند، که حاصل شش سخنرانی ایشان بود، بعد از فوت آقای خمینی، که نمی‌دانم در جمع طّلاب یا بقیه افراد صحبت کردند ایشان. این را بعضی آمدند عباراتش را یک قدری اصلاح کردند و از آن حالت خطابی یکخرده درآوردند همچنین کمی‌عبارات و جملات را کتابتی کردند.

از این طرف و از آن طرف تلفن و فلان شروع کردند به صحبتها؛ نمی‌دانم یکی می‌گفت: شما چه انگیزه‌ای داشتی؟ شما برای چه نوشتی؟ آیا لازم می‌دانید، نمی‌دانید؟!

به من چقدر تلفن زدند، دوبار، سه بار فلانی برو پیش پدرت او را راضی کن، او را قانع کن که این

کتاب را منتشر نکند. من می‌خندیدم خدایا این آخر چه حرفهایی است ما داریم می‌شنویم؟ چه مسائلی است. جامعه الآن نمی‌پسندند، جامعه الآن این مطالب را نمی‌تواند درک کند.

گفتم: که آقاجان شما خیال کردی پدر من بچّه است؟ این دست همه علمای نجف را بست و بعد آمآمد ایران. همه را صاف قد دیوار ایستاند و بعد آمد ایران. مگر بچّه است تو تشخیص می‌دهی او تشخیص نمی‌دهد؟ که چی؟ که امام معصوم در این جا باید در جایگاه خودش قرار بگیرد که ما بگوییم غیر از امام معصوم خطا می‌کنند، خب مگر بد است؟ خطا نمی‌کند؟ همه! غیر از امام معصوم هم افراد معصوم دیگر پیدا می‌شوند؟ چقدر دین خدا باید مظلوم بماند، چقدر شریعت و حق باید مظلوم بماند که کسی جرأت گفتن این که آقا ما غیر از معصوم همه خطا کاریم را نداشته باشد.

یک روز با مرحوم پدرمان داشتم می‌رفتم بیمارستان برای این که چشمشان را معاینه کنند، همان بیمارستان امام رضا، من داشتم قدم می‌زدم تا به آن مطب برسیم، همان بیمارستان امام رضای

مشهد صحن بزرگی دارد، داشتیم می‌رفتیم قدم می‌زدیم ایشان فرمودند: فلانی نظر تو راجع به پخش این کتاب چیست؟ همین وظیفه فرد مسلمان که به اصطلاح بعد هم پخش نشد و به افراد داده شد ولی پخش نشد گفتم که: آقاجان شکی نیست مطالبی شما در این جا نوشتید که بالاخره این یک تلنگری به افکار جامعه خواهد زد، در این مسئله شکی نیست و موجی را ایجاد خواهد کرد، ولی این موج یک روزی آیا باید ایجاد شود یا نباید بشود؟ یا همیشه باید دریا صاف باشد؟ هیچ تکان نخورد؟!! باید این موج ایجاد شود یا نه؟ باید مردم بفهمند یا نه؟ باید تغییر در فکر داده شود یا نه؟ این موج کم‌کم به ساحل که می‌رسد دیگر آرام خواهد شد.

ایشان فرمودند: بله مطلب همین است و مسئله همین است؛ بعد ایشان یک مطلب را فرمودند، گفتند: ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ (النجم، ۳۰) اینهایی که اعتراض می‌کنند همین قدر می‌فهمند ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ[1] همین قدر می‌فهمند بیش از این نمی‌فهمند.

---

[1] ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ

افکار افکار ظاهری، عقل در دو چشم. عقل به جای

این که این جا باشد آمده است این جا، بابا عقلت را بگذار این جا بماند نیاور بیرون، گناه دارد حیف است.

این چشم مال دیدن است معیار عقل این نیست، معیار عقل آن ادراک و مبانی است که باید با آن مبانی سنجیده شود.

همان طوری که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: به اشخاص نگاه نکن به مسائل اینها نگاه نکن در همین وصیت‌نامه امیرالمؤمنین عرض کردم که داشتم می‌نوشتم این بود که در مواردی که یقین نداری یک طرف را نگیر و برو. موقعیت اشخاص جاذبه‌ها و جاذبه‌های شخصیتی اشخاص نباید چشم و گوش تو را ببندد و همین‌طور بگذاری و بروی، بِایست، توقّف کن، احتیاط کن، واللَه آن کسانی که آمدند کمر به قتل پسر پیغمبر بستند آنها همین معمّمین بودند. عمرسعد معمّم بود امام جماعت بود

بِمَنِ اهْتَدی (النجم، ۳۰)

منتهای علم و فهم این مردم تا همین حد است، خدا به حال آن که از راه حق گمراه شد و آن که هدایت یافت کاملا آگاه است.

شمربن ذی الجوشن معمّم بود، امام جماعت بود مردم به او اقتدا می‌کردند، در مسجد کوفه وقتی که آن امام جماعت شُریح نمی‌آمد بسیاری اوقات این را می‌فرستادند جلو و پشت سرش نماز می‌خواندند. اینها آمدند و پسر پیغمبر را تکه تکه کردند، آن وقت چه هر کدامشان چی؟ چی عکسهایی که مال رستم و افراسیاب این مزخرفات باستان ما و چرت و پرت‌ها و اینها سبیل در رفته و نمی‌دانم چه آویزان شده اینها نبودند. دستگاه خلافت جائر برای مقابله با حق به این افراد نیاز دارد. با چاقوکش و عرق خور نمی‌توان در قبال حق ایستاد با ظاهر نامناسب نمی‌توان با امام معصوم مقابله کرد عمامه می‌خواهد، ریش تا این جا می‌خواهد ریش بنده هم کفایت نمی‌کند خیلی بلندتر از این می‌خواهد عمامه می‌خواهد، هیکل می‌خواهد، صحبت می‌خواهد سواد می‌خواهد، سواد می‌خواهد!! چطوری بپیچاند؟ چطوری بمالاند، چطوری بردارد، همان مبانی را بر مصادیق تطبیق بدهد چگونه؟! همان کاری که شریح مگر نکرد شریح برای مقابله با امام

حسین خب سواد داشت، سواد می‌خواهد آمد از سوادش بهره گرفت و مردم را با همین سوادش و با همین موقعیت و با همان عمامه و با همان ریش و شخصیت‌اش و با همان سابقه‌اش مردم را به سوی قتل پسر رسول خدا تحریک کرد و تشویق کرد. اگر یک لات کوفه می‌آمد جلو که مردم به او نگاه نمی‌کردند، برو بابا این چه کسی است دارد به ما می‌گوید بلند شو برو دنبال چیز.

شریح قاضی، عمر سعد، هان بیافتید جلو یکی یکی این افراد مردم هان عجب دیشب شریح قاضی گفت راستی حالا مثلًا ما این جا چه بگوییم کی را مثال بزنیم خودتان مثال بزنید بنده دیگر دیشب مسجد بودیم شریح قاضی آمد گفت که ایجاد اختلاف در بین امّت مسلمین حرام است و آن شخصی که این مسئله را به وجود می‌آورد این مسئله واجب الدّفع است، دفع آن واجب است و این دفع به هر جا برسد برسد گرچه این فرد پسر پیغمبر هم باشد! بسیار خب اینها آمدیم چه شد هان همان حرفها همین هیچ تغییری نکرد، هیچ. استدلال می‌بینید یک استدلال همیشه در طول تاریخ این

استبدال می‌گردد. آن وقت حرفهای بنده هم می‌شود باطل توجّه کردید؟! مرام بنده هم می‌شود باطل! خب حرف من چیست؟ خب بیا بگو دیگر اگر باطل است خب بیا، بنده هم این جا نشستم همین‌طور که جلوی شما نشستم جلوی هر کسی هم بیاید همین طور می‌نشینم.

خب تو دلیل بیاور باطل است بنده هم دلیل می‌آورم اگر فهمیدم باطل است می‌گویم آقا اشتباه کردم همه جا هم اعلام می‌کنم، جرأت هم دارم جرأتش را هم دارم. اتّفاق هم برایم افتاده است پس ببینید یک جریان در تاریخ همین طور دارد می‌گردد، نقاط فقط عوض می‌شود ولی خود اصل یکی است، تفکّر یکی است، گزینشها یکی است، استفاده از اهرمها یکی است، استفاده از وسایل یکی است، یکی یکی هست، می‌گردد.

چون نفس همان است نفس آدم که فرق نمی‌کند. آن موقع مردم فریفته جاذبه‌ها و شخصّیت‌ها می‌شوند، مگر نمی‌گفتند که آن ابوبکر یار غار پیغمبر و پدر زن پیغمبر است مگر پدرزن پیغمبر بودن مسئله

است؟ پدرزن هست که هست. چطوری فریب طلحه و زبیر را خوردند؟! طلحه و زبیر کسانی بودند که در جنگ احد ایستادند جزو هشت نفری بودند که ایستادند آن دو تا بودند آن موقع ایستادند تا آخر چی تا آخر هم ایستادند؟ اینها آن موقع عَلَم اسلام را بلند کردند، ما نباید الآن آنها را تنها بگذاریم و نباید آنها را کنار بگذاریم. خب عَلم اسلام را آن موقع بلندکردند به الآن چه مربوط است؟! حالا اگر یک روزی یک کسی عَلم اسلام را بلند کرد تا آخر عمر باید پشت سر او ایستاد، این هم منطق شد؟ چقدر حماقت می‌خواهد، من که بعد از بیست سال، سی سال درس خواندن بلند شوم بیایم این حرف را بزنم؛ فلانی عَلم را بلند کرده است نباید تنها بماند! خب عَلم را بلند کرده، همیشه بلند کند مخلص او هستیم، چاکرش هم هستیم، چرا باید الآن روی زمین بگذارد؟ چرا باید یک روز از آن مطالب کنار برود؟ چرا؟ چرا باید ندای اختلاف بدهید چرا باید این طرف و آن طرف هی شایعه سازی کنید؟ چرا باید هی نق بزنیم؟ چرا باید سوء ظن را به جای حسن ظن بگذاریم؟ چرا؟! اینها مگر مبانی بزرگان نبود؟

مگر مبانی بزرگان اینها نبود؟

مگر خود افراد نتیجه این مسائل را با چشم خودشان نمی‌بینند؟ خدای نکرده، خدای نکرده، خدای نکرده، جوری نشود که شیطان برود در جلد ما و یک تصوری از ما پیدا شود، که نکند این حرفها از روی نفسانیات باشد! خب کم کم این شیطان می‌رود در جلد ما، بالاخره می‌رود، ما معصوم که نیستیم، خطاکار هستیم، نکند که بگوییم نفسی در کار است و خلاصه مسئله‌ای هست دیگر!! تمام این مطالب به خاطر این بود که این افرادی که در زمان مرحوم آقا بودند، در زمان رسول خدا بودند، در زمان آقای انصاری بودند، در زمان آقای قاضی بودند، اینها از آن جان ولی خدا نگرفتند از همین ظاهر گرفتند از همین ظاهر.

به به آقای انصاری چه حالاتی دارد؟ چه چیزهایی دارد؟ چه حالاتی دارد؟!! چه نمازی می‌خواند ایشان بعضی از اوقات مطالبی را از نفس ما مسائل اخبار می‌فرمودند، اخبار از چی سرشان هم.

من یادم است کوچک بودم اینها همه را می‌دیدم افراد را می‌دیدم. آقای انصاری فوت کرده به رحمت خدا رفته طرف آمده در خاطراتش نوشته که من همیشه به دنبال این بودم بعد از فوت آقای انصاری که ایشان چه مقامی‌دارد؟ به تو چه ربطی دارد چه مقامی‌دارد؟ تو ببین از آقای انصاری چقدر گیرت آمده است؟ تو ببین حالت نسبت به حق چگونه است؟ تو ببین چقدر از دنیا اعراض کردی؟ تو که بخاطر یک تلفن مغازه تهران داشتی شکم شریکت را پاره می‌کردی! دیگر نیا این حرف را بزن، بخاطر یک تلفن، که این تلفن در این مغازه باشد یا دران مغازه باشد. اینها که ما به چشممان دیدیم. می‌خواستم ببینم حضرت آقای انصاری چه؟ بعد به من نشان دادند که در حال قنوتند در حال نمازند به تو چه ربطی داشت؟ به تو چه مربوط است؟ او ولی خدا بود، عبد صالح بود. ببینید اینها گول زننده است، اینها مسائلی است که ما را فریب می‌دهد و عمرمان را به بطالت می‌گذاریم، آن چه مقامی‌داشت؟ او چه مقامی‌داشت همین؟! تمام جلسات آن که بود؟ این که بود؟ او معجزه کرد! این خارق عادت کرد.

آیا از مطالب راهگشا به شما کسی حرفی زد و عمل کردید و حرفی زده شده است؟ آیا از مطالب کارساز در زندگی، در ارتباط با خواهر با برادر با قوم و خویش با همسایه و دیگران مطلبی کسی به شما نگفت؟ این بزرگان مطلب نگفتند؟ یا گفتند و تو عمل نمی‌کنی نفس تو نمی‌گذارد عمل کنی. هان پا روی نفس بگذار، شجاع باش. جرأت داشته باش. جسارت داشته باش برای بیان مطلب حق، چرا خودت را می‌پوشانی از این طرف تیر می‌اندازی، خب بلند شو بیا برو صحبت کن آقا این قضیه این است، این است. کی ما گوشمان را به مطالب بستیم؟ کسی سراغ دارد؟ کی ما بستیم؟

اگر نظر رفقا باشد بنده در چند سال پیش یک مسئله‌ای را مطرح کردم یکی دو جلسه را هم در اطراف آن مانور دادم. در جلسات عنوان یادتان هست می‌گفتم شما حتّی اگر از امام زمان هم حرف بشنوید به عنوان این که امام زمان است و خلاصه دارای این موقعیت است فایده ندارد، هیچ فایده ندارد، باید از امام زمان چون حق است مطلب را

شنید و به او عمل کرد تا به سعادت رسید، حالا این حرف از دهان غیر امام زمان هم درآید چه فرق می‌کند؟!!

فقط باید از امام زمان بشنوید؟ آن موقع امام زمان بوده، نه اینکه به عنوان حق.

همین‌ها مگر بیست و سه سال از پیغمبر نشنیدند؟ امام زمان بالاتر بود یا پیغمبر؟ خب او جدّش است خودش هم می‌گوید: جدّم بالاتر از من است دیگر. او جدّش است پیغمبر است مگر بیست وسه سال نشنیدند؟ مگر پشت سر پیغمبر نماز نخواندند؟!

من در همین سفری که داشتیم در کرمان در آن شبی که صحبت کردم برای رفقا گفتم: که یکی دو سال پیش بود که به اتّفاق بعضی از دوستان ما یک عمره‌ای در ماه مبارک رمضان رفتیم، خیلی به ما خوش گذشت، خیلی هم خوش گذشت، بنده در همان جا بود که این مقدّمه کتاب افق وحی را آن جا بنده شروع کردم، و آن سه قسم اوّل که قسمت مهم کتاب است در همان مدینه و مکّه در آن جا به اصطلاح نوشته شد و بقیه دیگر آمدیم در ایران، شبها

می‌رفتم خلوت بود مسجدالنّبی باز بود می‌رفتم مسجدالنبّی، سی نفر چهل نفر، بیست نفر، یک شب رفتم بیست نفر بود کل مسجدالنبّی بیست نفر بود، بعد کم کم می‌آمدند، یک شب بلندشدم رفتم پشت محراب همانجایی که رسول خدا نماز می‌خواند نشستم، گفتم می‌خواهم این جا بنشینم. رفتیم دو رکعت نماز خواندیم چون مستحبّ است روایت هم داریم که: مابین قبری و منبری روضةٌ من ریاض‌الجنة، رفتم در آن جا نشستم. خودم را فرض کردم ۱۴۰۰ سال پیش همان جا این خط را می‌بینید درست پیغمبر همین جا نماز می‌خواند من هم پشت سر او این یک پیغمبر آن جا یک میل هم این طرف و آن طرف نمی‌زدم قشنگ رفتم نشستم همان جا و گفتم که و خودم را بردم در آن زمان بردم در آن حال و هوا افرادی که آمدند چه کسانی دیدم؟ کسانی که پشت سر پیغمبر بوده ابوعبیده جرّاح بودند، عبدالرّحمن عوف بوده است، خالد بن ولید بودند، ابوبکر و عمر بودند اینها بودند که پشت سر همین جایی که من نشستم همین جا اینها یک عدّه این جا

نشسته بودند گفتم من با اینها چه فرقی کردم؟ الآن فرض می‌کنم پیغمبر آمده در این جا دارد نماز صبح می‌خواند من هم دارم به او اقتدا می‌کنم من چه فرقی کردم با او چقدر آدم شدم؟ هیچی در خودم ندیدم چون دیدم همه آنها بودند همه آنها آمدند به من عرض ادب کردند، عرض سلام کردند گفتند سلام علیکم شما دیر آمدی آن موقع که فرض کنید که ما در این جا می‌آمدیم و سجّاده پهن می‌کردیم کسی نیاید. شما تشریف نداشتید گفتم بله آمدیم دیر آمدیم ولی آمدیم دیرو زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد آمدیم نشستیم دیگر. چقدر فرق کردم؟ هیچی همان بودم که از آن جا حالا آمدم این جا نشستم بعد هم بلند شدم رفتم سرجایم نشستم. گفتم جای بقیه را نگیریم با این اوضاع خرابمان. بیست و سه سال اینها با پیغمبر بودند این طوری با همین کیفیت چقدر از پیغمبر در آنها رفت؟ چقدر؟ هیچ.

دلیلش این است که آمدند پشت سر آنها رفت بالای منبر، گفت مرا انتخاب کردید احساس وظیفه کردم ولی من اهل نیستم خب اهل نیستی بیا پایین. نه اهل نیستم و سفت هم منبر را می‌چسبم، خب چرا

دروغ می‌گویی؟ اهل نیستی بلندشو بیا پایین آن که اهل است خودش می‌رود بالای منبر تو نمی‌خواهد غصّه بخوری. همیشه دروغ بوده، همیشه آقاجان کلک بوده است، همیشه نفاق بوده است، امیرالمؤمنین چه؟ رفت در خانه نشست بروبابا گور پدر همه شما، همان او به درد شما می‌خورد من بلند می‌شوم می‌روم به کارهای دیگرم می‌رسم آمدم اتمام حجّت می‌کنم فردا نگویید علی نگفت. علی اگر می‌گفتی ما حتماً گوش می‌دادیم چرا نیامدی؟ چرا کوتاهی کردی؟ چرا امساک فیض از امّت رسول خدا کردی آه آه آه چرا چرا؟ همین حرفها را نمی‌زدند؟ چرا.

امیرالمومنین گفت خیلی خب برای این که فردا نیایید جلوی پیغمبر جلوی من را نگیرید من می‌آیم با شما مباحثه می‌کنم، بحث می‌کنم صحبت می‌کنم، مطالب را همه می‌گویم همه اینها را به شما می‌گویم، خداحافظ رفتم که رفتم. می‌روم در آن منزل خودم مشغول می‌شوم به جمع کردن قرآن با همان چندتایی که برای من ماندند. هر کاری خواستید دیگر بکنید.

هر کاری از شما برمی‌آید انجام بدهید. بدهید نرفتند. آن کسی که به حق عمل کند او نیازی به امام زمان ندارد، مطالب همه هست مطالب را بزرگان فرمودند. در کتابها گفتند، در صحبتهایشان گفتند برای ما هم گفتند، برای الآن ما هم گفتند، این مسائل را برای همین الآن ما.

بنده همین الآن هم به مطالب مرحوم آقا نیاز دارم گاهی اوقات یک نوار ایشان را گوش می‌دهم یک جمله ایشان یک دفعه من را عوض می‌کند، عوض می‌کند، یک جمله. هان این چه بود؟ منظور ایشان چه بود؟ گاهی اوقات شبها که می‌شود البتّه من معمولًا شبها اگر مطالعه نکنم اصلًا خوابم نمی‌برد عادتی بوده که از سابق به اصطلاح من دارم. یک کتاب دم رختخواب است مثلًا روح مجرد یک پاراگراف می‌خوانم نه زیاد پنج خط یا شش خط می‌روم روی آن فکر می‌کنم، می‌روم فکر می‌کنم که ببینم چه شد؟! این چه می‌خواهد بگوید؟ این پاراگراف چه می‌خواهد بگوید؟ این جملات چه را می‌خواهد القا کند چون کلام کلام عادی که نیست، کلام کلام ولی خدا است و باید به آن توجّه کرد. او

چه می‌خواهد بگوید گاهی اوقات تصمیم من عوض می‌شود، فکرم عوض می‌شود. می‌خواهم یک کار دیگر بکنم می‌بینم نه الآن این را باید انجام داد و این کار را باید کرد و مسئله سلوک هم همین است، وقتی ما رشد می‌کنیم که خودمان بخواهیم به آن چه را که هست و واقعیت دارد ترتیب اثر بدهیم. اگر بخواهد کسی به حرف یک شخص عمل کند و ترتیب اثر ندهد به حرفش بخواهد باشد، نتیجه آن نتیجه مثبتی نخواهد بود، خیلی نتیجه ندارد.

إعرف الحق تعرف أهله اعرف الباطل تعرف أهله[1] بفهم کلام چیست، اهل کلام حق را تشخیص

---

[1] معاد شناسی ج ۲ ص ۱۳۵. و سیّد رضیّ در« نهج البلاغه» در باب حِکم، ص ۱۹۹، طبع مصر- عبده آورده است که: وَ قیلَ: إنَّ الْحارِثَ بْنَ حوتٍ أتاهُ فَقالَ: أتَرانی أظُنُّ أصْحابَ الْجَمَلِ کانوا عَلَی ضَلالَةٍ. فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: یا حارِثُ إنَّکَ نَظَرْتَ تَحْتَکَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَکَ، فَحِرْتَ! إنَّکَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ أهْلَهُ، وَ لَمْ تَعْرِفِ الْباطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أتاهُ. فَقالَ الْحارِثُ: فَإنّی أعْتَزِلُ مَعَ سَعیدِ بْنِ مالِکٍ وَ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ، فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: إنَّ سَعیدًا وَ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ یَنْصُرا الْحَقَّ وَ لَمْ یَخْذُلا الْباطِلَ. و در این موضوع روایت جالبی را در« تفسیر عیّاشی» ذیل آیه: تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ (البقرة، ۲۵۳) در جلد اوّل، ص ۱۳۶، از أصبغ بن نُباته نقل میکند:

قالَ: کُنْتُ واقِفًا مَعَ أمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ یَوْمَ الْجَمَلِ، فَجآءَ رَجُلٌ حَتَّی وَقَفَ بَیْنَ یَدَیْهِ فَقالَ: یا أمیرَالْمُؤْمِنینَ کَبَّرَ الْقَوْمُ وَ کَبَّرْنا، وَ هَلَّلَ الْقَوْمُ وَ هَلَّلْنا، وَ صَلَّی الْقَوْمُ وَ صَلَّیْنا،

می‌دهی. باطل را بفهم چیست، اهلش را تشخیص می‌دهی. و بر آن معیار افراد را پیدا می‌کنی که چه کسی حق است و چه کسی حق نیست. چه کسی زود تحت تأثیر واقع می‌شود چه کسی زود تحت تأثیر به این زودی واقع نمی‌شود؟ سریع رنگ عوض نمی‌کند، سریع تصمیم او برنمی‌گردد. بعضی هستند سریع ده دقیقه این جا یك تصمیم می‌گیرند دو دقیقه آن جا یك تصمیم می‌گیرند، سه دقیقه آن جا. همه‌اش در حال رفت و آمد و در حال تصمیم عوض کردن هستند. انسان معیار را

فَعَلامَ نُقاتِلُهُمْ؟ فَقالَ عَلَى هَذِهِ الايَةِ تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُم مَن كَلَّمَ اللَهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجتٍ وَ ءَاتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَتِ وَ أَيَّدْنهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَآءَ اللَهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ. فنحن ﴿ (الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ)﴾ مِّن بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنَتُ وَ لَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُم مَنْ ءَامَنَ وَ مِنْهُم مَن كَفَرَ وَ لَوْ شَآءَ اللَهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.

فنحن الذين آمنّا و هم الذين كفروا. فقال الرجل: كفر القوم و رب الكعبة، ثم حمل فقاتل حتى قتل رحمه الله. و این آیه ۲۵۳ از سوره ۲: البقرة است؛ فلا حظ و تأمل

باید پیدا کند و بعد به آن ترتیب اثر بدهد و عمل کند.

انشاءاللَه امیدواریم خداوند دست همه ما را بگیرد و به این مسائل و به این مطالب جامه عمل بپوشاند، بالاخره هر کسی یک دوری دارد و یک توانی دارد. بنده خودم سابق همان طور که خدمت شما عرض کردم خب توانم جور دیگری بود الآن شرمنده می‌شوم که بعضی از رفقا و دوستان گاهی سؤالی می‌خواهند بکنند مسئله‌ای می‌خواهند بپرسند من اصلًا نمی‌توانم پاسخ بدهم دیگر. آن حال من دیگر تغییر کرده است و عوض شده است کسانی که با من می‌آیند صحبت می‌کنند از دو دقیقه بگذرد بنده اصلًا حالم برمی‌گردد و ظاهراً این مسئله خب دیگر گفتم خدمت رفقا که آن مطالب در آن زمان و در آن وقت جای خودش را داشت. یک زمانی بود ما در جاهایی بودیم که تازه ساعت یک بعد از نیمه شب یک مباحثه ما شروع می‌شد. ساعت یک بعد از نیمه شب مباحثات مربوط به مسیحیت، یک بعد از نیمه شب که تا آن موقع عرض کردم هجده ساعت در بیست و چهار ساعت بنده صحبت می‌کردم یک

شبانه روز چقدر است؟ چقدرش مال خوردن، خوابیدن فرض کنید که کارهای شخصی و اینها، هجده ساعت از بیست و چهار ساعت ما حرف می‌زدیم، ملاقات شخصی داشتیم، ... خب یک توان است دیگر، هر وقتی برای انسان یک قوّه‌ای است، یک مسئله است مطالبی را که رفقا دارند این مطالب را بنده در صحبتهای عمومی مطرح می‌کنم و هر مسئله‌ای که دارند، الآن بنده دیگر توان ملاقاتهای شخصی را ندارم و حالم اصلًا دگرگون می‌شود و این دگرگونی حال یک عکس‌العمل بدی باقی می‌گذارد در بنده. لذا خب از این نظر عرض کردم به رفقا اگر مطلبی دارند، فرمایشی دارند، اگر ضروری می‌دانند چون بسیاری از نامه‌هایی که می‌آید اینها ضروری نیست. اینها مطالبی است که پیش می‌آید و نیاز به این مسائل نیست از این نامه ها برای مرحوم پدر ما زیاد می‌آمد و خب ایشان از این به اصطلاح اینها پنج درصدش را جواب می‌دادند پنج درصد آن را بله ما بودیم دیگر در مسائل ایشان بودیم در جریانات ایشان خیلی را به بنده می‌گفتند یا به برخی دیگر از اخوان ما می‌گفتند که جواب بدهید ما جواب به

ایشان می‌دادیم بعد ایشان می‌گفتند حالا این جا را حذف کن، این جا را اضافه کن بعد هم پاکنویس کن و به اصطلاح برای آن شخص ارسال کن و خود ایشان دیگر در آن موقع ملاقات نداشتند خیلی به ندرت بود ملاقاتهای ایشان و می‌فرمودند الآن بنده در یک وضعیت و حالی هستم که به نحو دیگری باید به این مطالب برسم حالا ما که خاک پای آنها هم نمی‌شویم از نقطه نظر مطالب و معارف و اینها ولی از نقطه نظر مسائل عادی و ظاهری خب ممکن است مشابهت‌هایی باشد و آن احساس می‌کنم که ارتباطم با رفقا و دوستان گرچه برای خود موجب نشاط و موجب شارژ شدن ما و حیاتمان هست ولی خب که خیلی از اینها در ملاقاتهای عمومی پیدا می‌شود و صحبتهایی که خب می‌شود اینها برای من هنوز مسئله‌ای نیست و ایراد و اشکالی ندارد ولی از آن طرف وضعیت بنده یک همچنین وضعیتّی است و به خاطر همین جهت بنده دیدم دیگر ارتباط تلفنی برای بنده خیلی از اوقات احساس کردم مضرّاست، ضرر دارد. ضرر ضرر است دیگر خب چه می‌کرد

خب حالا اگر یک کسی هم غیر آدمیزاد باشد باید او را تحمّل کرد دیگر این خیلی خیال نمی‌کنم بله مشکلی پیدا شود. چیزی نیست، مسئله‌ای نیست یعنی مطلب ناگفته‌ای نیست که بزرگان نفرمودند که حالا ما بخواهیم بیاییم بگوییم نه به قدر آن سعه‌خود در هر زمان و در هر وقت این مطالب را و آن چه که باید انجام شود خدمت رفقا عرض می‌کنیم انشاءاللَه در این مسئله هم کوتاهی نمی‌کنیم و مطالبی را که خدمت رفقا عرض می‌کنیم رفقا این مسائل را رفیقانه تلقّی کنند، دوستانه تلقّی کنند، خدای نکرده خدای نکرده تواضع نمی‌کنم این مسئله از باب تواضع نیست چون گرچه تواضع صفت مستحسنه است ولی ظاهراً ما از این صفت کم بهره داریم این مسائلی را که عرض می‌کنم مسائلی است که برای خود رفقا مفید است. بنده فردا فرض کنید که رخت به سرای آخرت بکشیم خب مطلب عوض نمی‌شود فرق نمی‌کند وقتی مطالب هست چه فرقی می‌کند؟ این مسائل مسائلی است که باید باشد، باید ترتیب اثر بدهیم. مطالبی که گفته می‌شود داده شود. در ارتباطات، در مسائل شرع، در روابط شخصی، روابط

خانوادگی، در صحبتها، در کیفیت برگزاری جلسات، در مطالبی که نسبت به جلسات گفته می‌شود و به طور کلّی اینها اموری است که برای ارتقاء و برای تجرّد نفسی خود ما مفید است، راه سلوک و راه عرفان راه اضافه شخصیت نیست راه اضافه نفسانیات نیست، راه خانه من خانه عزاداری هست اینها نیست، خانه من خانه تجمّع رفقا باید باشد نیست، این حرفها نیست. می‌گویند بلندشو برو خیمه بزن خانه‌ات را به آتش بکش چی خانه من خانه تجمّع رفقا و منزل من منزل نمی‌دانم مجمع طبع کتب اقا، فرض کنید که ارتباط من ارتباط اینها همه خدای نکرده در نفس نباشد اینها چیزهایی است که به درد ما می‌خورد هان نباشد در این محدوده. باید آزاد بود ببینید امام حسین در این خطبه های لمعات هی دم از آزادی می‌زند، دم از حریت می‌زند، دم از استقلال می‌زند دم از عبودیت می‌زند. دم از کنار گذاشتن نفس می‌زند. دم از اطاعت می‌زند اینها این است مسئله.

آن وقت کم‌کم کم‌کم ما می‌بینیم کار به جاهای

دیگر و مسائل دیگر می‌رسد و باید دوستان و رفقا بدانند که از این نعمتی که خداوند نصیب همه ما کرده که نعمت باز شدن چشم و پیدا شدن بصیرت نسبت به مبانی است خب دیدید دیگر با چشمتان دیدید چه اتّفاقاتی افتاد و می‌افتد. اگر ما این بصیرت را نداشتیم خب به همان راههایی می‌رفتیم که بقیه رفتند دیگر. تا عمر داشتیم عذاب وجدان ما را رها نمی‌کرد. که این مسائل را به ما فهماند؟ که این مطالب را می‌فهماند؟ چه کسی این مسائل را القاء می‌کند؟ القاءمی‌کند؟ خدا این کار را می‌کند. امام زمان دارد این کارها را انجام میدهد. این جا بلندشو. آن جا بنشین. آن جا حرف بزن. آن جا سکوت کن. آن جا این را بگو. آن جا این طور صحبت کن. آن جا این قسم فکر کن. آن جا این طور تصرفّات داشته باش. وقتی انسان خودش را به امام زمان بسپارد امام زمان که خواب نیست امام زمان که مثل ما بیهوش نیست آن قلب عالم امکان به اراده او دارد می‌تپد. خواب ندارد، بیهوشی ندارد، غفلت ندارد، جهالت ندارد عیب از ما است. از ما است ایراد که ما نمی‌خواهیم.

شخص آمده می‌گوید آقا من در فلان قضیه فلان کار را انجام دادم گفتم چه کسی به شما اجازه داد این کار را انجام بدهی؟ گفت من در یک مجلس شرکت کرده بودنم گفتند در این مجلس فلان شخصی فلان خانمی که در این مجلس آمده خواب دیده امام زمان را و گفتند که این کار را بکن. من که نگفتم خواب زن چپ است شوخی کردیم با او گفتیم مگر خودتان نمی‌گویید خواب زن چپ است. گفتم مگر من مرده بودم، صد دفعه مگر نگفتم که به خواب نمی‌شود اعتماد کرد. مگر پدر من زبانش مو در نیاورد سرش صدا برنداشت از این که این همه گفت به مکاشفه‌ها نگاه نکنید، به خوابها اعتنا نکنید به خطوراتی که برای افراد پیدا می‌شود توجّه نکنید. پس این حرفها را شما نشنیدید؟ گفت چرا ولی خب بالاخره رفتیم آن جا و دیدیم این آدم خوبی است این زن خوبی است نماز شب او این طور است. گفتم بابا خوارج هم نمازشب می‌خواندند خدا خیرت بدهد. التفات می‌کنید خب وقتی خدا قرار داده است، خدا وقتی که مطالب را در اختیار گذاشته است، امام علیه‌السّلام

وقتی که مسائل را به این سهلی، به این آسانی، به این راحتی در اختیار گذاشتند، ما برویم این طرف آن طرف یعنی چه؟ این طرف و آن طرف سرک کشیدن یعنی چه؟ خب بیا بکش، بزن در سرت تا شبها دیگر خوابت نبرد. این مسائلی که انجام شده و تو خودت را در اینها سهیم می‌دانی، سهیم می‌دانی، وجدانت را چه می‌کنی؟

مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بارها می‌گفتند این رفقای ما قدر نمی‌دانند که چه نعمتی در اختیارشان است. خودشان را می‌فرمودند ولی به زبان نمی‌آوردند چون خیلی در مقام تادّب و در مقام تواضع مثل ما نبودند همین طوری لُری بگوییم اصلًا به حساب نمی‌آوردند، گفتند: نمی‌دانند خدا چه نعمتی در اختیار آنها گذاشته است! طرف دایی او فوت کرده، برای مرحوم آقا برداشته نامه نوشته راجع به تقسیم، ایشان فرمودند: که باید ماترک در یکی از همین شهرستانها همدان، می‌گویم دیگر همدان، ماترک باید به این کیفیت بین ورثه تقسیم شود. نخیر ما قبول نداریم، می‌رویم از بقیه آقایان مراجع قم هم استفتآء کنیم تا ببینیم نظر ایشان چیست؟ آقا بلند

می‌شود بعد از پنجاه سال پیش آقای انصاری بودن و پیش آقای حدّاد بودن و پیش مرحوم آقا بودن بلند می‌شود می‌آید با چند نفر از همدان می‌کشاند می‌آورد دفتر این آقا و دفتر آن آقا به به نتیجه آن چیست؟ خسرالدّنیا و الآخرة، دنیایش به چه روزی افتاد که تمام زندگی او سوخت و رفت هوا که هیچ، برو آن دنیا حالا آن دنیا برای تو گذاشتند، بفرمایید کارت دعوت فرستادند پذیرایی، پذیرایی خوب، پنجاه سال پیش اینها بودی آخرش این شد؟ برویم ببینیم مراجع هم چه می‌فرمایند؟!! اینها چه کسانی بودند اینها همان‌هایی بودند که صحبت‌های اولیای خدا را باطل شمردند، اعتنا نکردند، ما اینها را به چشم خودمان دیدیم همه را دیدیم. توجّه نکردند و خب خدا هم غیرت دارد، خدا ننشسته و همین طور بیکار فلان، این حرفها غیرت دارد، مولانا می‌گوید: پا روی دُم شیر نگذار ولی‌خدا شیر است، بی اعتنایی به مبانی مکتب اولیا پا روی دم شیر گذاشتن است، این است قضیه.

آدم بیاید همین طوری جنجال راه بیاندازد و بابا

حرفی داری بلندشو زنگ بزن تشریف بیاور حرف بزن، اشتباهی بوده جبران می‌شود، نبوده حل می‌شود. این طرف و آن طرف نمی‌خواهد بروی.

هر کسی در هر جایی هست در هر موقعیتی هست باید این نکتّه را در نظر بگیرد که مکتب عرفان و مکتب اولیای الهی مرده برنمی‌دارد، خواب برنمی‌دارد، غفلت و جهالت برنمی‌دارد، همیشه زنده است، همیشه پویا است و همیشه حق است و انسان بایستی که به آن مسئله ترتیب اثر بدهد و مطلب به او می‌رسد نه به وجود بنده نیاز است و نه به سخن بنده نیاز است.

مکتب عرفان سپردن دل و دین به دست صاحب ولایت است، این است. صاحب ولایت امام زمان است و بس، در این دنیا امام زمان هیچ چیز ندارد فقط من بیچاره پیدا شده است بدبخت و وای به حال آن امام زمان که مثل منی باید فرض کنید که ادّعا شود و فلان، او کجا؟ ما کجا؟ خاک کجا سماوات کجا؟ ثریا کجا عرش خدا کجا؟ قعر چاه کجا؟ آن هم چاه نفت کجا؟ چه ربطی ما به هم داریم؟ چه ارتباطی ما به هم داریم ما در قدم به قدم و لحظه به لحظه حرکت

و کارمان دست توسّل دراز باید بکنیم و الّا چنان سکندری می‌خوریم که نفهمیم از کجا خوردیم؟ نفهمیم از کجا خوردیم؟ همه چیز او است، همه از این که دارم عرض می‌کنم انشاءاللَه دلم با زبان یکی باشد، می‌گوید:

قربان آن کسم که دلش با زبان یکی است ***

انشاءاللَه خدا ما را از آنها قرار بدهد. همه چیز او است دیدیم که ما می‌دانیم این را ما اثبات کردیم، فلسفی هم اثبات کردیم حالا روایات و اینها به جای خودش بماند من که می‌دانم این صحبتی را که می‌کنم بدون اراده او لال هستم، چطور می‌توانم او را خواب تصوّر کنم؟ چطور می‌توانم او را غافل تصوّر کنم؟ شما که می‌دانید ادراکی را که دارید می‌کنید بدون اراده‌او کر و کور هستید چطور می‌توانید یک همچنین وجودی را در کنار خودتان فرض نکنید و تصوّر نکنید؟! مگر می‌شود یک همچنین مسئله‌ای؟ روی این جهت بنده خواستم از وضعیت خودم تا حدودی خدمت رفقا عرض کنم که خلاصه اوضاع قاراش میش ما همین است، این

وضع ما الآن به این صورت درآمده که حتّی بنده تلفن را هم نمی‌توانم، یعنی تلفن فرض کنید که روی میز است، تلفن در کنار است و چون الآن که بنده اصلًا دیگر به طور کلّی موبایل و اینها را الحمدلله بعد از ماه مبارک رمضان از شرّ این موبایل خلاص شدیم. واقعاً این موبایل هم شرّی شده است برای امثال افرادی که آنها می‌خواهند خودشان را از پایبندی دربیاورند این را حالا راجع به قضّیه موبایل بنده یک صحبت مفصّلی خواهم کرد در یکی از همین مجالس عنوان و این که واقعاً آمده در زندگی ما یک شرّ شده است، که دیگر بیرون هم نمی‌رود. و بگذریم از این که چه مفاسدی مترتّب بر این شده و چه خانواده‌هایی متلاشی شده است از این مسئله و چه فسادهایی همین طور رو به گسترش دارد، چون بالاخره ما تا همان محدوده خاصّی که نسبت به مسائل اجتماعی اطّلاع داریم وانفسا است چه برسد به این که حالا در فضای بیشتر و در وسعت بیشتری باشد. قطعاً اطّلاعات ما در آن حدّ زیاد نیست، در همین محدوده دیدیم چه خبر است و منتهی مسئله‌ای که خب ما مطرح کردیم این است که ما که

نمی‌توانیم جامعه را عوض کنیم ولی خودمان در حدّ رفاقت که می‌توانیم، خودمان که می‌توانیم، چرا باید فرض کنید که هر شخصی هر جا می‌رود موبایل در جیب او باشد چرا؟ چه کسی گفته است؟ مگر مردم سابق چه کار می‌کردند مرده بودند؟ حنّاق گرفته بودند؟ ما اصلًا در زندگی خودمان تلفن هم حتّی در منزل قبلی نداشتیم، تلفن هم جدید که آمدیم این منزل آن جا تلفن داشت حالا نمی‌گوییم حتّی تلفن هم نداشت، انسان موبایل هم نداشته باشد نه این را یک مثال عرض کردم بقیه چیزها هم هست فقط خواستم به عنوان مثال بگویم، نه بالاخره از تکنولوژی باید استفاده کند خوبش را باید استفاده کند، نه اینکه تکنولوژی سوار بر انسان شود، نه این که تکنولوژی بیاید خودش را بر ما تحمیل کند و ما را در تسخیر بگیرد، در تسخیر خودش.

اگر کسی موبایل نداشته باشد می‌گویند تو اصلًا آدم هستی؟ موبایل ندارد!! بله آدم هستم دیگر، آدم هستم ولی ندارم. ما الآن فرض کنید که از ماه رمضان به بعد دیگر ما موبایل نداریم خب حالا که این را

نداریم خوابمان کم شد؟ آسمان به زمین آمد، هان آسمان به زمین آمد؟ زلزله شد، البتّه بعضی نداشته باشند زلزله می‌شود این را می‌دانم در بعضی جاها نبود زلزله می‌شود، زلزله هجده ریشتری نه چهار و پنج و بله لحظه به لحظه باید فرض کنید که موبایل باشد ولی نه انسان می‌تواند حدّاقل در مواردی که ضرورت ندارد فکرش راحت باشد، فکرش آرام باشد.

ما تمام زندگی غیر از وقت خوابمان، وقت خوابمان هم حتّی گرفته شده است! برای انتظار، لیست انتظار نشنیدید همه باید در حال انتظار باشند. این هم هر کسی موبایل دارد در حال انتظار است که کی به صدا درمی‌آید؟ مثلًا حالا ببینم کیست، ببینم کیست؟ حالا یکدفعه رفته بودم منزلی، البتّه منزلی که چیز نبود، منزل قوم و خویش بود موقع چیز که شد من دیدم طرف سجّاده دارد نماز می‌خواند موبایلش را آورد گذاشت طرف سجّاده روی میز، که آن جا یک وقتی حتّی فوت نشود، حتّی در این چهار دقیقه که دارد در نماز ظهر می‌خواند مبادا کسی زنگ بزند و ایشان غافل شوند از پاسخ دادن و فوت شود.

مسئله حیاتی فوت شود، به به یعنی نماز هیچی! و مجلس امام حسین می‌آیی نه، باید موبایل همراهمان باشد، روشن هم باشد، وقتی زنگ می‌زنند بفهمیم امام حسین این قدر مظلوم است!! هان! جانبعالی وقتی که دکتر می‌روی، می‌خواهی شکمت را نشان بدهی اگر موبایل جلوی میز باشد و زنگ بخورد آن دکتر به او برنمی‌خورد؟ آقا این جا موبایلت روشن است؟! پس چرا دکتر آمدی؟ می‌گویند یا نمی‌گویند؟ خب می‌گوید آقا موبایلت را خاموش کن.

این جا آمدی داری فرض کنید که به اندازه یک قرقر شکم ما برای امام حسین ارزش قائل نیستیم، قرقر شکم! که شکم قار قار می‌کند. حتماً باید در مجالس، منبری دارد صحبت می‌کند زنگ ...

بنده دارم دعای ابوحمزه می‌گویم دو سال پیش بود، دیگر به اندازه فهم ناقص خودمان این مطالب را شرح می‌کردیم برای رفقا و دوستان یک آقایی آمده این جا نشسته کنار بنده قرقرقر ا رفت که رفت مطلب از دستم درآمد و دیگر هم نیامد. یکخرده

استارت را دوباره زدیم ماشین و موتور را دوباره روشن کردیم دوباره قرقرقر گفتم آقا این جا هیئت نیست بلندشو برو بیرون بفرمایید بیرون. آن هم بلندشد رفت بیرون. یعنی چه؟! آقا این کار حرام است! حرام است، در مجلس امام حسین موبایل آورده شود، حرام که فقط از دیوار بالا رفتن نیست. فقط شراب خوردن که نیست شما کاری انجام بدهید که باعث زحمت برای کسی باشد، این حرام است. شما کاری انجام بدهید که آن منبری مطلب از دستش دربیاید این حرام است، حرام، ح ر ا م و صد درجه بدتر از شراب خوردن است، و صد درجه بدتر از کار خلاف شخصی کردن و اینها است چرا؟ چون باعث اذیت مؤمن است. باعث از بین رفتن مسئله است. باعث ایذاء سایر افراد است. شما بروید در مجلسی بنشینید بردارید سیگار بکشید، حرمت سیگار کشیدن به جای خود، مجلسی که فضایش برای همه است و اکسیژن آن برای افرادی که این جا هستند تقسیم شده، به چه حقّی شما اکسیژن اینها را خراب می‌کنی؟ می‌خواهی بلندشو برو در بیابان اگر حلال باشد، اگر حلال بود خب برو در ایوان بکش دود

شود برود بالا، بلندشو برو روی پشت بام، روی خیابان، چرا در مجلسی که فضای این مجلس برای همه است؟ و هر شخصی به اندازه خودش حقّ تنفس و استفاده از اکسیژن دارد؟ شما به چه حقّی تعدّی می‌کنی؟ این عمل حرام است، اینها را باید به مردم گفت، آگاه کرد مردم را.

همین طور آوردن موبایل در مجالسی که دیگران مجالس رسمی است: مثل مجالس روضه، مجالس ذکر، مجالس اعیاد یا مجالس صحبت حالا لازم نیست حتماً مجالس عید باشد که افراد حق استماع جمعی دارند نسبت به آن مجلس آوردن موبایل حرام است، اشکال دارد، شرعاً اشکال دارد. لذا رفقا از این به بعد دیگر حتّی موبایل را هم خاموش نیاورند در مجالس چون در گاهی اوقات دیده شده که حتّی موبایل خاموش هم به یک جهاتی راه می‌افتد قاطی می‌کند آدم یک شماره می‌گیرد یکی دیگر برمی‌دارد یا یکی دیگر درمی‌آید و اینها همه اشکال دارد و جایز نیست و اگر هم ما در آن حد نگوییم که حرام است به این نحو حتّی از نقطه نظر اخلاقی رعایت آن

الزامی است، این یکی از مسائلی است که خب باید انجام شود. در جلسات اهتمامی که رفقا باید داشته باشند این است که قبل از وقت بیایند، هی نیایند در جلسه و هی چشم منبری بیافتد به این، که این آقا آمد یک منبری وقتی که می‌خواهد شروع کند یا حتّی ذاکر وقتی که می‌خواهد شروع کند باید حواسش پرت نشود، همه بیایند یک وقتی را قرار بدهند، در آن وقت مشخّص در بسته شود. حالا یک وقتی شخصی دیر آمد یک اتاقی باشد در آن جا بنشیند و وارد مجلس نشود، و بعد از این که صحبت او تمام شد، حالا بیاید، تا قبل از این که منبری بخواهد برود، و وقتی منبری رفت حرف را بشنود و بعد از منبری بیاید، که در وقتی که ذاکر دارد ذکر مصیبت یا اشعار می‌خواند حواس او نباید پرت شود.

وقتی که آن سخنران و منبری دارد حرف می‌زند، دارد مطالب را دسته بندی می‌کند، می‌خواهد یک مسائل را مطرح کند، هی با این ارتباطات خب حواس پرت می‌شود، خب حواس من هم پرت شد دیگر، خب من هم مثل شما، شما هم مثل من با هم که فرق نداریم، بسیاری از موارد اتّفاق افتاده که بنده

در همین شبهای ماه رمضان یا در وقتهای دیگر دارم صحبت می‌کنم همین که دارم به یک نقطه بزنگاه است می‌رسم یکدفعه یکی وارد مجلس می‌شود، و می‌رود، و وقتی که می‌رود دیگر نمی‌آید، می‌گوید خداحافظ ما رفتیم. خب آیا این اشکال ندارد؟ خب اشکال دارد. سؤال می‌کنم؟ اشکال دارد یا ندارد؟ خب چرا ما زودتر راه نیافتیم؟ شما وقتی که یک مجلس می‌روید شما وقتی که پیش طبیب می‌روید آیا از نیم ساعت قبل نمی‌روید؟ وقتی که با یک آقای کذایی می‌خواهید یک ملاقات بگذارید سه ساعت زودتر نمی‌روید پشت در بایستید؟ هان؟ ائمّه ما باید از همه مظلومتر باشد؟ مثل این که این طور است قضیه؟!! این است که بندگان خدا هیچ حرف نمی‌زنند، این امام حسین ما باید از همه مظلومتر باشد؟ امام سجّاد ما، امام زمان ما هر کسی هر وقت در را باز کرد آمد و برود و بنشیند و سلام و علیک و احوال پرسی حال شما خوب است دیروز نیامید، دیگر چیست؟ ساکت بگیر بنشین دیگر.

آقا چند شب پیش یک جا در قم یکی از دوستان

یک روضه داشت، ما را دعوت کرد، البتّه بعد اطعام می‌کرد ولی اگر اطعام نمی‌کرد این دو نفر نمی‌آمدند، شنیدند که اطعام می‌کند، آقا آمدند گرفتند نشستند، معمّم با همدیگر شروع کردند حرف زدن غریبه بود، منبری دارد حرف می‌زند اینها هم هی دارند با هم حرف می‌زنند، این فلانی دیدی ندیدی هی ما گفتیم بگوییم، نگوییم مهمان است، آقا صاحبخانه اینها را گفته بیایند، همسایه است، بالاخره یکدفعه تصمیم گرفتم گفتم آقاجان اگر شما نمی‌خواهید گوش بدهید ما می‌خواهیم گوش بدهیم، یکدفعه دیدم آنها هم مثل این که متوجّه شدند، ساکت شدند.

خب آقا داری کار حرام انجام می‌دهی! عمامه بر سرت است! یواش هم حرف نمی‌زدند، من نمی‌فهمم این ها را ما کی باید رعایت کنیم؟ کی باید ادب داشته باشیم، واللَه خارجی ها به ما می‌خندند، با این کارهای ما نصاری به ما می خندند.

جاهای بنده بودم در مجالس آنها در صحبتهای آنها بنده بودم، بنده در جایی بودم در یک مجلسی بودم ایران نبود در یکی از همین جاهای دیگری بود داشتم صحبت می‌کردم، دو یا سه نفر بودند صحبت

خیلی دقیق شد، همین که داشتیم صحبت می‌کردیم راجع به مسائل دینی بود، و راجع به مسئله کیفیت قضاوت در اسلام بود، که من ادّعا می‌کردم که قضاوت که در اسلام و یک حقوقدان بود و دو پزشک، یک نفر پزشک شیلی بودند و یک نفر حقوقدان فرانسوی بود راجع به این که قضاوت در اسلام باید این طور باشد، این طور باشد به پرونده نمی‌شود اعتنا کرد، قاضی باید خودش برود تحقیق کند چه بسا ممکن است، حتّی گفتم شما از نیت فرد در این جرم اطّلاع دارید؟ گفت: نه. گفتم این نقص است. یکدفعه خانم یکی از اینها آمد خانم یکی از اینها آمد تا آمد بی حجاب هم بود، یکدفعه یکی رو کرد اشاره کرد، نصرانی! یکی از همین پزشکان شیلی بود اشاره کرد بعد او با اشاره و اینها به طوری که حواس من پرت نشود!

اینها این جوری دارند رعایت می‌کنند، آن وقت ما این جا نشستیم یکی ساعت فلان می‌آید، آن یکی پنج دقیقه دیگر می‌آید، آن یکی می‌آید می‌نشیند.

این که رسم مجالس نیست مجالس ائمّه احترام

دارد، مجالس ائمّه حساب و کتاب دارد. خب انسان دیرتر می‌آید، بسیار خب ممکن است به شلوغی خیابانها برخورد کرده، ممکن است کاری نداشته، برود بیرون جایی ولی وارد مجلس نباید شود، بعد هم نیم ساعت زودتر نیم ساعت زودتر طوری نمی‌شود، حالا آدم بیاید بنشیند، فوقش اگر در بسته است و اگر نمی‌خواهد در خیابان قدم می‌زند در کوچه قدم می‌زند، می‌گیرد یک جا می‌نشیند، فکر می‌کند آرامش به دست می‌آورد، وقتی آرام شد فکرش راحت شد آن موقع اگر وارد مجلس ائمّه شود می‌فهمد یک چیز دیگر شد، حال و هوا فرق کرد مسئله فرق کرد.

یا این که همین طوری به خانمش می‌گوید کجا داری می‌روی چکار می‌کنی؟ خب من هم بلند می‌شوم می‌روم روضه، تو می‌روی، خب ما هم می‌رویم، تو هر جا باشی من هم هستم، اگر بروی من هم می‌روم روضه. این قدر؟ همین؟ هیچی گیرش نمی‌آید! یعنی همین آمد و رفت یک وقتی هم گذراند ولی چیزی فایده نکرد، حال که این سفره پهن شده است چرا انسان استفاده بهتر نکند؟ اینها

مطالبی است که خب بعضی را خدمت رفقا عرض کردم، مطالب دیگری هم هست که اینها کم کم خدمت رفقا عرض می‌شود، و اینها مسائل همه به نفع خود ما است و مطالبی است که از بزرگان شنیدیم تجربه کردیم حیفم می‌آید که اینها را در خدمت دوستان قرار ندهم، حیف است که این مسائل و مطالب به گوش افراد نرسد.

اللَهمَّ صَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍن آ